

پنستون بڼې

درين شماره

هنر در خدمت مردم ...

جدال كپنه ونو !

هندي موسيقي ...

در قلمر وهنر ...

دژوند مفهوم

گنا هكار ... !

ديوي نا آشنا بڼځي ليك

پروگرام هاي راديو

افغانستان وده هامطلب

جالب و خواندني ديگر

۱۰

هښه

۲۸ کال د ۱۳۴۷ دجني اول

پیشنهاد نمایندۀ افغانی

در مجمع عمومی اتحادیۀ آسیایی رادیو تلویزیون قبول شد



داکتر عبداللطیف جلالی آمر نشرات را دیو افغانستان (نفر سوم از طرف راست) در جلسات اسامبله

پیشنهادات نمایندۀ افغانی در مورد تأیید فیلو شپ هاو تبادل پروگرام های رادیویی دلچسپ بین عضو اتحادیه آسیایی رادیو تلویزیون مجمع عمومی آن اتحادیه پذیرفته شد.

دکتر عبداللطیف جلالی آمر نشراتی رادیو افغانستان روز ۳ قوس پس از اشتراك در پنجمین مجمع عمومی اتحادیۀ آسیایی رادیو تلویزیون منعقدۀ دهلی به کابل بازگشت .

آمر نشراتی رادیو افغانستان حین مواصلت در میدان هوائی بین المللی کابل ضمن اظهار این مطلب گفت در جمله سائر موضوعات مربوط به نشرات رادیویی و تلویزیونی در مجمع عمومی برسیستم های مجادله با بیسوادی مخصوصاً از طریق رادیو و تلویزیون بحث به عمل آمد نظرات نمایندگان ممالک آسیایی و متخصصین یونسکو در مورد این مسایل ارائه شده است .

وی گفت در مجمع عمومی فیصله شد تا تمام راپور های کنفرانس به غرض مزید معلومات ممالک عضو چاپ و توسط دارالانشای اتحادیه به موسسات رادیو و تلویزیون ممالک عضو فرستاده شود .

وی افزود مجمع عمومی پس از استماع راپور نتایج کنفرانس پاریس راجع به تعمیم نشرات توسط ستیشن های فضایی فیصله نمود تادارالانشای اتحادیۀ آسیایی رادیو و تلویزیون تمام امکانات استفاده قانونی و نشرات قانونی را از راه برقراری تماس با موسسات بین المللی مشابه مطاعه نموده نتایج آنرا که بعداً منتج به یک موافقۀ نهائی خواهد شد به دسترس ممالک عضو بگذارد .

وی گفت اتحادیه آسیایی نشرات رادیو و تلویزیون به همکاری یونسکو و موسسۀ بین المللی تیلی کمونیکیشن برای تأسیس یک انستیتوت تربیوی در کوالالمپور مرکز مالیزیا فعالیت خواهد کرد که در آن پرسونل موسسات رادیو و تلویزیون ممالک عضو به سویه عالی تر در تمام شقوق نشرات و تخنیک معلومات شانرا وسعت خواهند داد .

آمر نشرات رادیو افغانستان گفت برای اینکه یکمده زیاد موسسات رادیو و تلویزیون ممالک عضو پروگرام های وسیع اعلانات تجارتی رادائر و نشر میکنند ، اتحادیۀ آسیایی نشرات رادیو و تلویزیون تحت شرایط پلان کولمبو و سایر امکانات بین المللی زمینۀ تربیۀ پرسونل تجارتی همچو موسسات را بدون اخذ مصارف از ایشان فراهم خواهد آورد

موسسات رادیو تلویزیون جاپان استرالیا و جمهوریت اتحادی آلمان و بی بی سی از جمله موسساتی اند که تاکنون چنین مساعدت هارا بعمل آورده و آنرا خواهند داد .

کلتوری خبر و نه

د قوس ۳ : د کابل د بین المللی هوایی میدان گمرک بیا د دوو لرغونو آثارو په نیولو بریالی شویدی .
له دغو دوو آثارو څخه یو ، یوه ډبره ده چه خو مجسمی ور بانندی کیندلی شوی دی او دغه لرغونی اثر په هغه وخت کښی دکابل د هوایی میدان گمرک دغری ښاغلی عبدالصمد له خوا کشف شو چه د نما ر کی میر من ایفاجا نسن غوښتل چه له هیواد څخه ئی دبانندی یو سی .
دقوس ۱۰ : په کابل کښی دامریکی دلوی سفارت د اطلاعاتو د اداری مرستیال داکتر رابرت میکدو نا له د لوی یخی مو سیقی یو شمیر ټکلی را دیو افغانستان ته اهدا کړل چه د دنسرا تو د آمریت له خوا په تشکر سره ومنل شول .



مر حوم عبد الستار

د را دیو افغانستان پخوانی فنی مامور چه د تخنیکي آمریت په بیلو بیلو خانگو کښی خپلی وظیفی په کمال صداقت سر ته رسولی وی تیره میاشت د ۴۴ کالو په عمر وفات شو .

پښتون بڼغ - درادیو افغانستان د ټولو کار کوونکی له خوا د مرحوم پاتی کسانو ته دزړه له کومی تسلیت وړاندی کوی .

عید فطر

اسلام ، يك دين اجتماعي است ، دينی که علاوه بر تکمیل مراتب اخلاقی ، منافع اجتماعي را هم در نظر گرفته ويیروان خودرا به رعایت آن موظف ساخته است .

همانطور که از روزة ماه رمضان علاوه بر تزکیة نفس، وقوف بر احوال طبقات محروم و درمانده و دلجویی از ایشان ، مورد نظر بود، در مراسم عید سعید فطر هم يك سلسله دستورات و آداب اجتماعي وجود دارد که از هر حیث به نفع اجتماع است، مثل اشتراك در نماز عید که عده کثیری از مسلمانان شهری و دهاتی را در عین حال که به پرستش آفریدگار موفق میسازد ، با یکدیگر آشنایی میدهد و مثل اهداء زکات به فقرا و در ماندگان که به اقتصاد مردم تهییدست و بینوا کمک میکند و مثل دید و باز دید های دوستانه و صلوة ارحام و زودن غبار کدورت و کینه از آینه دل در ایام عید که هر يك ازین دستورات در برقراری روابط حسنه بین افراد ، کمال اهمیت را دارد .

رادیو افغانستان که همواره به مناسبت هر پیشامدی، پروگرامهای جامعی تقدیم شنوندگان عزیز خود میکند ، در ایام عید سعید فطر نیز به وظیفه اداری و اخلاقی خود عمل کرده با طرح پروگرامهای مخصوص عید ، موجبات رضایت شنوندگان را فراهم آورده و می آورد .

ما - از این فرصت استفاده کرده ، حلول ایام عید را به عموم هموطنان گرامی ، صمیمانه تبریک عرض میکنیم و برای همه تو فیق میخواستیم .

موسسات ۱۳ عضو - اتحادیه آسیائی رادیو و تلویزیون فیصله نمودند تا اقدامات خویش را برای انکشاف مزید تهیه فلم های مستند خبری و تبادلۀ آن بین ممالک عضو به مقاصد غیر تجارتي دوام بدهند . همچنان در مجمع عمومی فیصله شد تا شخصیت هایی که از ممالک مختلف جهان معنأ و معادتا برای تأمین اهداف این اتحادیه فعالیت نموده اند ، بعنوان پاداش کمک های خویش بحیث مشاورین افتخاری اتحادیه آسیائی رادیو و تلویزیون پذیرفته شوند .

آمر نشرات رادیو افغانستان فیصله های مجمع عمومی این اتحادیه را در قسمت تبادلۀ پروگرام های نمونوی روی موضوعات تعلیم و تربیه ، مسائل انکشاف دهات و سایر اطلاعات راجع به موسسات رادیو و تلویزیون ممالک عضو و تبادلۀ تجارب درین ساحه بین ممالک عضو مفید خواند پنجمین دوره اجلاسیه مجمع عمومی اتحادیه آسیائی رادیو و تلویزیون یازده روز دوام نمود .

داکتر عبداللطیف جلالی در دوران اقامت در دهلی جدید از شعب مختلف آل اندیا رادیو دیدن نموده و راجع به چگونگی تطبیقات بهتر پیچ نفر از مامورین نشراتی و تخنیکي رادیو افغانستان که هنقریب تحت پلان کولمبو عازم هند خواهند شد ، بامقامات مربوط رادیوی مذکور مذاکراتی انجام داده است .



مثلث یا مربع؟

یا هم مدوز

این جبهه را میدهد و بیم واقعی حکومت وان تیو نیز همین است و شاید هم بخاطر همین امر بود که ریاست مذاکرات جانب امریکا و ویتنام راهم به هیئت ویتنام جنوبی واگذار شدند از جانب دیگر هیئت جبهه آزادی ویتنام جنوبی بران بود که چون طرفین اصلی جنگ ، ویتکانگها و حکومت ویتنام جنوبی است صلاحیت مذاکرات را در مورد ویتنام جنوبی جبهه آزادی ویتنام جنوبی دارد .

حکومت امریکا شکل میزکنفرانس راهلثت وها نوری مربع میخو است و گو یا در حقیقت تلاش حکومت وان تیو برای بر سمیت شناخته شدن جبهه آزادی با آنکه هیئت آن درین مذاکرات اشتراک دارد طریق دایر شدن کنفرانس وسیعتر راقدری معطل ساخت .

وزیر دفاع امریکا اخیراً اظهار داشت که امکان یک تقلیل متقابله قوا در ویتنام قبل از آنکه لیندن بی جانسن عهده ریاست جمهوری را ترک بگوید وجود دارد . و این امر نشان میدهد که میتوان به پیشرفت مذاکره و ایجاد یک زمینه مساعد برای طریق میز هم امیدوار بود .

باتمام اینها شکل میز مذاکرات معضله این بود که باقبولی میزمدور طریق حل آن نزدیک تر گردیده و تا طریق حل نزدیک تر گردیده و تا اندازه زیادی میتوان امید وار بود که در مذاکرات دو جانبه راه متعادلگی پیموده آید اما نگرانی جهانیان از نتایج این مذاکرات است که بالاخره گلیم این جنگها بیچد و بشریت بتواند در پرتو صلح بدرد های اصلی خود بپردازد .

نوانست زمینه برای انعقاد کنفرانس وسیعتر مساعد گردانند و اعلام قطع بمباران ویتنام شمالی بتاریخ اول نوامبر که هانوی برآن شدیداً اصرار داشت قدم بزرگی درین راه بود .

هرچند عده ای از مبصرین این اقدام حکومت امریکا را آخرین تاکتیک برای مبارزه انتخاباتی شمردند ولی بهر نحوی بود اینک تقریباً پنجماه روز است که بمباران طیارات امریکایی برویتنام شمالی قطع گردیده و با آنکه سرو صداها و احتجاجها از پروازهای اکتشافی و بمباران بر قسمت شمالی منطقه بیطرف موجود است ، جریان مذاکرات قطع نگردیده است .

حکومت وان تیو از آغاز قطع محدود بمباران احساس ناراحتگی داشت چه رسد به قطع کامل بمباران وکشانیده شدن بسر میز مذاکرات ولی گویا یابه اثر فشار حکومت امریکا هیئت باصلاحیتی تحت ریاست معاون ریاست جمهوری به آنجا فرستاد و بیش از سه هفته شکل میز کنفرانس مورد بحث قرار داشت. عقیده ویتنام جنوبی آن بود که مذاکرات باهانوی صورت میگیرد و هیئت جبهه آزادی ملی ویتنام جنوبی باید جزء آن شناخته شود زیرا اگر بصفت هیئت مستقلی مورد مذاکره قرار داده شود این امر معنی برسمیت شناخته شدن

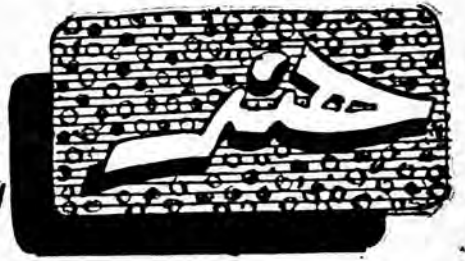
آخرین مذاکرات هیئت های امریکا و ویتنام شمالی بازهم بدون آنکه در مورد نوعیت میز کنفرانس به نتیجه برسد پایان یافت و باین ترتیب آنها نتوانستند نه تاریخی را برای انعقاد اولین جلسه عمومی مذاکرات وسیعتر صلح ویتنام تعیین کنند .

وآنطوریکه انتظار میرفت اولین کنفرانس بین چار جانب مذاکره در هفته گذشته شروع نشد .

حکومت دیموکرات های امریکا امسال از آغاز برای انعقاد کنفرانس صلح زمینه سازی کرده با اعلام محدود شدن بمباران ویتنام شمالی که در ۳۱ مارچ صورت گرفت زمینه برای مذاکرات مقدماتی صلح در پاریس فراهم شد .

در آغاز ، موضوع محل مذاکرات معضله ای بود که جاهای پیشنهاد شده طرفین برای یکدیگر قابل قبول نمی آمد و مخصوصاً هانوی اصرار داشت مذاکرات در محلی صورت بگیرد که لااقل یک نمایندگی هانوی در آنجا وجود داشته باشد . چنانچه در جمله کشورها افغانستان نیز آمادگی خود را در زمینه ابراز نمود و حکومت ویتنام شمالی با ابراز امتنان از افغانستان دلیل داشتن نمایندگی قبلی را در محل مذاکرات حتمی خواند .

وقتی هم مذاکرات مقدماتی آغاز گردید طی ۸ ماه بالاخره آنها



قسمت دوم پاسخ های بناغلی رفیق صادق

بناغلی حضرت ، فیروز ، نجفعلی - نباتی ، عبداللطیف نشاط ملک خیل محمدناصر غنیمت ، محمد ابراهیم - عباسی ، ضیاء قاریزاده وانصاری . خلاصه هر کدام به نوبه خود مصدر خدمتی برای پیشرفت تیاتر شدند .

بناغلی عباسی با ابتکاراتی که داشت وضع تیاتر را خوب تر و نمایشنامه های خوب و دراماتورژهای داخلی و خارجی را بهر زحمتی که بود جمع آوری وسایل دیکوراسیون را تا حدی که امکان داشت مهیا و وضع اقتصاد مثل در نظر گرفته بر علاوه حق الزحمه به هر یک معاش مقرر کرد .

کنفرانسهای هنری را دایر نمود و امور تیاتر را به نظم و دسپلین پیش میبرد .

وقتی لازم دیده شد ، رول زن در درامها تمثیل شود ، برای اولین بار این فداکاری را مرحوم بینا بناغلو نام ، قیوم بیسد ، سایر هراتی ، فیض محمد گلگون ، نیک محمد قایل ، خلیل قاریزاده قبول کردند ، زمان انوری ، محمدامین آشفته ، محمد نعیم رفاه ، یارمحمد فراز ، فایز ، نصرابشاه ، عبدالبصیر رحیمی ، غلام مصطفی ، عبدالستار وارسته ، فیض محمد شاهد ، عبدالله عادل و عده دیگر نیز در تمثیل نقش زن موفقیت هایی حاصل نمودند که قابل قدر می باشند .

مرحوم لطیفی و قتی به حیث (بقیه در ص ۲۶)

و تعداد تماشاچیان هم زیاد شده میرفت . در این وقت ریژی درامها به بناغلی عبدالرشید جلیا تعلق گرفت و ممثلین را طوری راهنمایی میکرد که او لا خود ، رول را تمثیل میکرد و بعد مثل حرکات او را تقلید مینمود ، بعد ها ممثلین متوجه شدند که تقلید تا تمثیل فرق دارد و باید استعداد خود را به کار انداخت . شخصیت اصلی خود را فراموش و در قالب پرسو ناژ یا رول داخل شد .

به سلسله اقتراح

در آنوقت بود که به تحلیل و تجزیه درام و کرکترها که از طرف بناغلی جلیا صورت می گرفت اکتفا می شد مرحوم استاد لطیفی به وظایف دیگری گماشته شد و در بین ممثلین نفاق پیدا شد و هر که قدرت یافت به منفعت خود کار کرد و یک عده ممثلین کناره گیری اختیار نمودند .

فعالیت پوهنی ننداری گاهی سریع و بعضاً بطی دوام داشت . در پهلوی آن صحنه بلدی به تا سیس و بناغلی جلیا به حیث مدیر مسئول و دایرکتر آن مقرر شد و ریژیسوری درامها نخست به مرحوم بینا و بعد به بناغلی بیسد تعلق گرفت .

بعد از مرحوم لطیفی ذوات ذیل به حیث مدیر مسئول تیاتر انجام وظیفه نمودند :

تروپ تیاتر اینطور تشکیل شد:
الف - ممثلین : بناغلو عبدالرشید جلیا ، احمد ضیاء ، اکبر نام ، شاکر ، نشاط ملک خیل ، غلام علی امید ، مرحوم عبدالرحمن بینا عبدالقیوم بیسد ، محمد یعقوب - مسعود ، محمد قاسم یوسف زاده نیک محمد سلیم ، محمد اکرم نقاش عبدالغفور خزان ، محمد ابراهیم نسیم ، نیک محمد قایل ، غلام حیدر ، مرحوم حسین رشیدی ، مرحوم محمد علی ذره عبدالبصیر رحیمی محمد عظیم رعده ، شاه محمد آهنگر شیردل پتیالی و سید محمد هلال .
ب - کارکنان فنی : دیکوریتور کاکا غلام رسول . میکاژر - مرحوم محمد علی ، موزیک دایر اکثر - مرحوم استاد غلام حسین .

ج - ترانه خوانها : بناغلوخلاند نسیم ، ناله ، صبور ، آرام ، نجیب الله خلیل قاریزاده ، امان الله ، کریم - زیار کش و غیره بودند .

با تروپ متذکره مشق درام (میراث) اثر مرحوم استاد لطیفی و درام (عاطفه) اثر بناغلی محترم محمد عثمان صدقی آغاز گردید و مشق هر دو درام تقریباً ششماه دوام کرد و هر دو اثر برای نمایش آماده شد و برای اولین بار پرده تیاتر با نمایش درام (میراث) بلند شد . در جریان نمایش درام عاطفه تمرین کمیدی (اطاق مشترک) تراژیدی (شمعدانهای نقره) درام (هفت رنگ) شروع شد و نمایشها به شکل خوبتر و مکملتر دایر شد

چگونه شعری را می پسندید؟
به عقیده شما، در سرودن شعر،
باید از گذشتگان پیروی کنید و یا
راهی نو در پیش گیریم؟
در هر صورت - این راه را چگونه
باید طی کنیم؟

بسیار اقتراح

جداله

پنجاه و نهم

و کلمات مبین احساس و افکار است
و وقتی احساس و افکار به نو آوری
گرایید، کلمات در ادای آن ناگزیر
است.

باین ترتیب آنطوریکه بعضی ها
نامنصفانه شعر نورا شعر منثور می
خوانند، هم نیست و عصیان خیالات و تفکر
نو وقتی قالب ۱۹ گانه عروضی را برای
خود نارسامی بیند، این بحر را بهم
می آمیزد و از این وسیع نظری
استفاده کرده بخاطر آنکه مجبور نشود
در قالب الفاظ خود را پابند نماید
و به اجبار از اظهار مطلب باز ماند،
چون نگاه افکارش را وسیع تر می سازد.

اما چگونه شعر نو؟

ولی آنچه را من می پسندم درست
مانند جوانانی که پیران رو شنفکر
و تجدد خواه را هم جوان می شمارند،
اینست که اگر شعر نو یا کهنه مطلب
تازه نداشته باشد و تکرار جملات یا
سوز و ساز تمام نشدنی ای باشد
که در قالب اشعار کلاسیک به شیوه ای
نغز تر و عباراتی بکر سروده شده است
برای دنیای ما که نیاز شدیدی به نوآوری
دارد، و آنچه ارزش و اهمیتی نیست
و این بر آن مانده که انسانی بدوی را به
لباس امروزی بپوشیم، ولی از آداب
معاشرت و طرز زندگی امروز بویی
نبرده باشد.

پس آنچه لازم است، بیان مطالب
نو است و بود در قالب شعر کلاسیک
هم باشد. و گرایش به قالب جدید
خواستۀ عصر ماست که هر پیر
روشنضمیر و انسانی که جهان بینی
کا ملی داشته باشد آنرا رد نمی کند.
«با ادای حرمت - سرشار شمالی»



بنا غلی سرشار شمالی

دوست ارجمند بناغلی طهوری! فکر کند،
بحث جالبی را پیش کشیده ای و به
اصطلاح نو و کهنه را بجان هم
انداخته، خواسته ای از تصادم افکار،
جرقه حقیقت بمیان آید.
گرانمایگان و صاحبان مطالع
اندرین راه بحث های طولانی کرده
و اگر اشتباه نکرده باشم این یکی
دنبالۀ بحث های دامنه دار است که
در گذشته صورت گرفته است.
و با آنکه من در بحث های گذشته
بعلمت نا رسایی هاییکه دارم،
نتوانسته ام اشتراک نمایم، اینست
به خواستۀ خود منمهم «قد بلندک» میکنم
ولی بحکم آزادی عقیده و بیان، حرفهای
خودم را خواهم زد.
یک نظر عمومی:

زندگی اگر تعبیر دیگری داشته
باشد همانا حرکت یا تحول است
و مادامیکه چرخ زمان میچرخد، استادان
در مقابل حرکت آن یا محکوم کردن
آن به توقف، سنجشی نارسا و بی-
مفهوم است.

از آنرو قبول تحول و تغییر در
زندگی ناگزیر است و لو آنکه
بر تثبیت پسندان این حرف گران
تمام میشود. شرایط تغییر در زندگی
هم ناشی از اساسات علمی است که
بر شرایط اقتصادی و اجتماعی جا معه
تکیه میکند و یا بقول دانشمندان
اقتصاد طرز تفکر انسان را شرایط
اقتصادی زندگی او میسازد.

بنابر آن، از انسانیکه در جامعه
امروزی زندگی میکند، نباید تقاضا
داشت که با سلوب یک قرن گذشته

شعر، بیک کتاب
مانیفیست عقیده
روبرو میشود
اینجاست که پدیده
هنری، به پدیده
میکانیکی تبدیل
میشود.

جهت معقول
شعر، راهی در میان

دوراهی (آکادمیک راست) و (تجدد
طلبی چپ) است و این راه، پدیده
هنری را متکا مل میسازد.

همانطور که خطوط و سایه های
(درون گرای) شعر را گردن بندی
میسازد که فقط بدرد گردن خود
شاعر میخورد، ترسیم مطلق فلسفه
و علم سیاست نیز شعری بو جود می
آورند که نیاز فابریکه و ماشینی خانه
است، نه نیاز انسان های زنده
و فعال ...

و از شما میپرسم آیا راه سوم
میان این دو عقیده وجود ندارد؟
آیا در سرودن شعر، باید از

گذشتگان پیروی کنیم؟
بیاد می آورم سخن آن شاعر
بزرگ را، آن مرد عرب را که گفته بود:
شعر، نجوای انسان با انسان است
و این است حقیقت شعر از (هومر)
تا (والری) ... و اگر این است
حقیقت شعر، پس چرا شعر ما -
نجوای انسان با انسان نبا شد؟



بناغلی لطیف ناظمی

چگونه شعری را می پسندم؟
شعر برای من مفهوم زندگی را دارد،
خود زندگی نه، مهره بی از زندگی،
مهره بی که آدم با دیدن آن، زندگی
را ندای میکند.
(بلوغ شعر) همینجاست، جایی
که فریادی از خواسته ها و نیازها
در گلو خود دارد، فریادی از تلاشها،
پیکارها و تضادها یی که اثریۀ
زندگیست. ازینرو شعری را که من
می پسندم، بر داشتی از زندگیست
نه برداشتی از شعر.

من معتقدم شعر را نباید بخاطر
زیبایی کلمات ساخت، نباید بخاطر
ارزش هنری محض نوشت، بلکه
شعر را باید بروی یک هدف عاقلانه
استوار ساخت. از اینرو یکی از
شعرای جدید زبان ما میگوید:
«بگذارید بعضی شعرها آنقدر غیر
شاعرانه باشند که نشود آنها را در
نامه یی نوشت و برای معشوقی
فرستاد ...»

من با آنکه معتقدم برخی از اشعار
را باید غیر شاعرانه سرود و بر ای
استخدام کلمات زیبا و دل انگیزی
هزبو خانه تلاش کرد، با آنهم متیقنم
(غیر شاعرانه ترین) شعر نیز معنایی
ندارد، یعنی هنگامی که بار عاطفی
شعر انداخته میشود، چیز دیگری
برایش نمی ماند.

برخی از تجدد طلبان افراطی،
شعر را بچنین سر نو شستی دچار
ساخته اند و موقعی که شما پارچه
شان را میخوانید، بجای یک قطعه

نجوای انسان امروزی با انسان
امروزی، نجوای نسل امروز با هم
نسل خودش و نجوای فرزند قرن
بیستم با هموطن قرن بیستش ...
از شما میپرسم: آیا شاعر امروز
برای چه کسی شعرش را مینویسد؟
برای مردگان یا بخاطر زنده ها؟ برای
فرزندان قرن چهارم هجری
و همشهریان فرخی، عنصری
و منوچهری و یا بخاطر فرزندان
عصر موشک، عصر بیداری انسانها،
عصر گرسنگی، عصر جنگ و ...
پس شاعری که بخاطر زنده های
عصر طغیان گرفته خود ترانه میسازد،
شما هم روانداشته باشید که شعر
او، برداشتی از شعر دیروز باشد ...
نگذارید فریاد سرکش شاعر
امروز در مرز قافیه ها بشکند و در
نیمه راه حرف هایش لوحه منوعی
آویخته شود که روی آن نوشته شده
است: (عبور ممنوع)! چون همین
قالب های ثابت است که فکر را
میکشد، اندیشه او را بیرحمانه
ترور میکند و دست و پا بسته در قفس
پنجره بسته می اندازدش.

من نمیتوانم تمام حرفهایم را درین
مختصر بریزم، فقط میگویم همانطور
که شعر به قصیده منحصر نماند
و قالب هایی چون غزل، مسمط،
رباعی، مثنوی، قطعه، مخمس،
ترجیع و ترکیب بند و بالاخره مستزاد
که با همه مغایر است، را هم برای
شعر دردی باز کرد، چرا قالب های
امروز، قالب های شکسته امروزی که
محصول زندگی امروز است، طرد
و مسخره میگردد؟

آیا همیشه باید شعر را در
آزمایشگاه عروض برد و پایش را
بیرحمانه بزنجیر (افاعیل) و (تفاعیل)
بست؟

آیا همیشه باید مهره های (تضاد)
(طباق) و (مراعات النظیر) را بزور
بگردن شعر انداخت؟
یقینانه ...

بقیه در صفحه ۱۹

هندي موسیقي

مینه او ژوند

هغه ټول عوامل چه د جسم روغتیا او روحی ارا متیا له منځه وړی دمرض په نامه یا دپیری چه انسانی ټول قوتونه ور سره په مجادله کښی دی فکر او پوه علم او وسایل عصر او زمانه. ټول په دی هڅه کښی دی چه دغه بشری مشتری ک دشمن څنگه له منځه یوسی .

د دغه مشتری دشمن دمغلو بو لو دپاره ټول لوی لوی لاس یو کړی دی یو ملت د فکر او وسلو څخه بل ملت په بهر پیر خو ښی کار اخلی او هر ملت دا خبره خپل فرض گڼی چه څنگه کو لای شی چه دخپل ملت او وگړو جسم او روح څنگه سالم او روغه ساتلای شی دا فکر دومره عام شو چه او س ټول جهان سره لاس یو کړو دیو نسیف په نامه یی مشتری ک مرکز وټاکه چه ډیرمو لږ تد بیرونه ونیسی دیو هانو د فکر د قیمت او حق ادایی لپاره بی د بیتنې سندو نه وضع کړل چه دمختر عینو نما نڅنه وشی دغه کو ښښو نه بی نتیجی پاتی نشو ډیری ساری ناروغی له منځه لاړی ډیر تبا هکن امر ا ض او س دبشر په لاس کښی کنترول او احاطه دی دملر یا نوم نږدی دی چه دژبو په قا موسو نو کښی دژبو لغا توپه جمله کښی راشی سل سره مجا دله مخ په بر یا لیتوب ده دلو یو او وړو تپو څخه او س هلو څوک ویره نکوی او ټول هغه عوامل چه د بشر جسم او روح ناکرا رهوی کرار کرار اوس مخ په ور کیدو شو . حتی نوی عصر او زمانه نی دا سی وسایل منځ ته رولای چه او س دیو انسان ځینی اعضا دبل انسان دمعیو بواعضا و په ځای پیو ند کیری او مصنوعی اعضا هم دطبا بت په بازار و کښی هم دراکرور کړی لپاره عرضه (پاتی په ۱۹ مخ کښی)

په دغه فن کښی تر ټولو مشهور اثر گڼل کیری . په دیا ر لسم قرن کښی دپنوت ساز نک دیو د(سنگیت رتنا کر) نو می کتاب ښه شهرت لری په دغه قرن کښی یو بل کتاب د(گیتا گوندا) په نامه یا دپیری .

د هند په زړو کتابو نو کښی یو کتاب (بریمها ددیزی) نو میری چه د(ما تنک) نو می پوهانند تالیف دی په دغه تالیف کښی دغه اته راگو نه راغلی دی (ساکارا گ کاکو بها ، هار ما نا ، پاتچا مارو پا ساتها ریتا ، کاند ها را ، پاتچاما و وشاها ، کایسیکا ، او یوبل کتاب داستنگیت مکار ندا په نامه یادیری .

هندي موسیقي دبودا په زمانه کښی او بیا په پنځم عیسوی قرن کښی یو اصولی شکل موندلی دی چه بیان یی په (پنج تنترا) کښی موندل کیری .

د هند پوهان د هند موسیقي په او سورو نو او تالو نو ویشی چه په هندي کښی ورته (سپتک) وایسی دغه سورو نه د ځینو سا کښو د دنو مو نو نما یندگی کوی او په دی ډول دی . سرج د (تاوس اواز) پنجم د(کو یله آواز) ددهیوت د چنډ خی آواز د(رکبیه گند هار د (ور غو می آواز) مد هم د « زانی آواز» نکهار د(پیل آواز او په سپک ډول «سا ، ری» گاما یا ، دها ، نی» ویل کیری . په هند کښی دمو سیقي دیو ها نودپاره پنځه درجی ټاکل شوی دی چه نومونه به په راتلو نکي گڼه کښی دنور معلومات سره دگرا نو لو ستو نکو په خدمت کښی وړاندی شی .

د هند دخلکو دعوه دا ده . چه موسیقي دکا یناتو خالق (برهما) پیدا کړی ده او بیا دافغانستان په لار ایران او یونان ته تللی ده . ځینی وایی چه موسیقي دمهادیو جی او کرشن جی راویستون او ایجا دی .

موسیقی به هند کښی له پخوانی زمانی څخه دتبرک او پاکم مقام درلود او دعبادت او نما نڅنی وسیله وه . دغه عقیده او گرو هه اوس هم شته او هلته موسیقي د مذهب یو جز گڼل کیری .

د هند موسیقي تا ریخ په ښکاره ډول له بو دایی زمانی څخه شروع کیری تر دغه پخوا په ویدایی زمانه کښی هم موسیقي خپلی لومړنی دوری تیری کړی دی . مگر دغه دوره دا فغانی او هندي آرنیو شریکه دوره کښل کیری . وایی چه

دموسیقی هس په هند کښی د(موریه) کورنی را ویستلی او دغه ښکلی فن ددوی دزیار او پام په وجه د هند په زمکه کښی خپورشوی دی دانگریزی لیکوالو په نظریه په موسیقی بانندی لومړی کتاب (پانی نی) نو می ستر عالم لیکلی دی . دی داسکندر هم زمانه (۴۰۰ ق) اوداټک دسیمی اوسیدونکی و . نیژدی . و ه زره کاله پخوا په راماین اومها بارت کښی چه دهندي آرنیو دوه مهم کتابو نه دی هم د موسیقي بیان راغلی . د هند دموسیقی په فن کښی د (ناتیاشاستر) په نامه کتاب تر میلا دورو سته په دریمه پیری کښی د(باهرا موتی) له خوا لیکل شوی دی . بیا په دو لسم قرن کښی (راگ ترنگنی) نومی کتاب



ترجمه و نگارش: عبدالوهاب (مد دی)

لود ویک فن بتھوفن

قسمت نهم

خواننده عزیز! در شماره گذشته این مجله از (ولفگانگ اما دیوس موزارت) با شما صحبت نمودم. (جوزف هایدت) را قبلاً بشما معرفی نموده بودیم و اینک درین شماره شمارا با چهره هنری (لودویک فن بتھوفن) آهنگساز بزرگ آلمانی که سومین چهره در خشان هنری از گروپ (وینر کلاسیکرها) میباشد آشنا میسازیم.

گرچه تاریخ حقیقی تولد (بتھوفن) نزد مورخین موزیک مجهول است، ولی طوری که حدس میزند این آهنگساز بزرگ در شب شانزدهم دسامبر ۱۷۷۰ در برن پا بر صفت وجود گذاشته است. پدر (بتھوفن) خواننده معروفی بود و پدر کلانش بحیث (کاپل مایستر) ایفای وظیفه مینمود. بتھوفن از آوان کودکی علاقه و استعداد فراوان در موسیقی داشت، چنانچه ویرا نیز مانند موزارت در عین کودکی نابغه موسیقی میگفتند.

بتھوفن را پدرش نخست به مدرسه فرستاد تا به کسب علوم متداوله عصر بپردازد. ولی حواس و افکار هنرمند کوچک از محیط مدرسه طوری در عالم موزیک جولان داشت که نتوانست بدروس مکتب علاقه بگیرد. بتھوفن در یازده سالگی مدرسه را ترک گفت و بدنبال گمگشته اش یعنی موسیقی رفت.

وی سیزده سال داشت که برای

اولین بار در یکی از کاپیله های حیث عضو قبول شد. چهار سال بعد (۱۷۸۷) بار سفر بسوی ویانا بست تا در آنجا به شاگردی موزارت برسد که یگانه آرزویش بود. همینکه به ویانا رسید مادرش وفات نمود و مجبور شد بار دیگر به برن برگردد. بتھوفن با ردوم در ۱۷۹۲ به ویانا رفت و اینبار نزد (هایدن) و دیگر استادان معروف به تحصیل موزیک پرداخت. بتھوفن آرزو داشت که در سفر دوامش به ویانا از صحبت و درس موزارت مستفید شود، ولی هرگز به این آرزویش نایل نگشت. چه خیلی زودتر از آنکه او فکر میکرد موزارت رخت از جهان بست.

بتھوفن بعد از ختم دروسش بحیث پیانیست و کمپونیست به معاش سالانه چهار هزار گولدین اطریشی به فعالیت آغاز کرد، و آثار بیشماری بعالم هنر تحویل نمود. سرانجام، فعالیتهای شباروزی و کار طاقت فرساناتوان وزمین - گیرش ساخت و در آخرین سالهای عمرش مصائب جسمی از سه جهت او را در محاصره گرفت. نخست شنوائیش را از دست داد. بعد به زخم (ریه) مبتلا گشت و بالاخره جگرش ورم نمود، تا اینکه در ۲۶ مارچ ۱۸۲۷ بدرود حیات گفت و عده از همکاران و آشنا یانش بشمول (فرانس شوپرت) تا بوش را تا

کوستان بدرقه نمودند. با اینکه بتھوفن به کارهای موزارت علاقه زیاد داشت و مدتی هم شاگرد هایدن بود ولی در ایجاد آثارش سبک و سلیقه مخصوصی داشت. وی نه مانند موزارت چابک کار میکرد و پیهم اثر مینوشت و نه هم مثل هایدن برای خلق نمودن آثارش وقت زیاد صرف مینمود. در هر حال بتھوفن میتوان بزرگترین آهنگساز در تاریخ مملکت آلمان بحساب آورد. بتھوفن تقریباً در همه ساحات موزیک آثار پرارزشی از خود بجا گذاشته که معروفترین آنها را میتوان در لابلای سرودهای پیاپی، کورسها، کوارتت های آرشهای و سمفونیهای وی یافت. بتھوفن در حدود ۹۱ بارچه سرود برای پیانو، کوارتت های زیاد آرشه ای، ۹ - سمفونی، کنسرتها برای پیانو، کورسها، اوریتوها، سوناتها یک کنسرت ویولون و یک اپرا و غیره آثار زیبایی از خود بجا گذاشته که نام ویراد قطار بزرگترین آهنگسازان غرب زنده و جاوید ساخته است. یکی از شاهکارهای فناپذیر بتھوفن اوریتور (ایگمانت) است.

ایگمانت یکی از پهلوانان نامی تاریخ است که در راه مبارزه بخاطر آزادی و وطنش هانند از یوغ اسارت اشغالگران هسپانوی، اسیر دشمنان شد. و سرانجام بایک ضربه تبر زین جلادی بی رحم سرش از تن جدا گردید و قربانی وطن و وطندارانش شد. حماسه مرگ ایگمانت را گویند شاهکار بزرگ آلمان در آثار معروف خود بنام (فاجعه) به شعر در آورده و بتھوفن فقط برای آن اوریتوری بنام اوریتور ایگمانت نوشت که نمونه جالبی از سبک هنری این هنرمند از زنده بشمار میرود و همچون گلی همیشه بهار همواره در رپهلوی دیگر آثار جاودان بتھوفن توسط معروفترین آراکسترهای جهان بمعرض اجرا گذاشته میشود.

تیر شموی خو بوخت



دیو جوان له خاطر اتو ختخه

ددا مبر دمیا شتی دوهمه نیته وه ، چه آز مو ینی دننا یجو پانه و سپارل شوه ...
 - مخکنی لد ینه چه بر سیره بی کرم په جیب کنبی می کینبو ده او دشیونخی نه راوو تم ... ماغوبنتل چه دخپل یو صمیمی دوست کور ته چه دنبار نه لیری پروت و ، پناه ویسم غلی غلی می قدمو نه اخیستل خود دنبار شور ما شور زما دادشرم نه دکه چو تیا ما توله ، اوزه بی آرام نه پرینبودم یو خو گری لاوری نوی تیری شوی چه دملگری ددروازی مخی ته ولاړوم ، مخکی له اجازی نه خائنه می جرئت ورکړ او مخامخ خو نی ته یی ننوتم دنیکه مرغه دی په خو نه کنبی یواخی واو چپل پلا ر نه چه خا ر ج ته تللی وو دخط په لیکلو بوخت و .
 زما دورتک انتظار یی نه درلود خپل کارونه یی یو خوا کړل - لکه دتل په شان په ورین تندی له ماسره روغ بپ و کړ او پو بنسینه یی وکړ .
 - «هیله لرم چه آزمو ینه دی په مو فقیت سره تیره کړی وی .»
 - ما دداسی بو بنسینی انتظار نه درلود هیخ کله می نه غو بنسینه چه د داسی مسخره لرو نکو تهدید و نو سره مخامخ شم .
 په هر صورت ... ددی دپاره چه خپل خان می ترینه خلاص کړی وی ومی ویل ... «هو کی .. امتحانو نه می تیر کړل ... خود نتایجو نه

پوره خبر به یم پوه شوم چه دا خواب دده دپاره قناعت بنبو نکی نوو ددی خواب په آوری دوسره په فکر کنبی شو په داسی حال کنبی چه رنگ یی و لوت ویی ویل پو هیرم چه ته هیخ شی ته فکر نکوی . حتی خپل خان او خپلی را تلو نکی ته ستا مقصد ، درا تلو نکی نه ده دی .
 ده ویل زما مقصد درا تلو نکی نه یوه ده ، هو مطلقه تیاره چه ستا روح دخوانی او استعداد یی دخپل تاثیر لاندی راوستی دی یو کال بل هم ستا دژوند نه تیرشو مخکنی لدی چه لږ چه دهغه نه گټه وا خلی .
 - ایا زه نومری خوگ یم چه په آزمو ینه کنبی نا کام پاتی شوی یم . که ورو ستنی خوگ وای تادپاره دخو شحالی خای وو؟ گرانه په دی پیړی کنبی چه مونږ اوتاسی اوسپرو ژوند خائنه جلا شکل غوره کړی دی هغه مجهولات چه پنخوس کاله دمخه زمو نږ او ستاسی په ژوند کنبی موجود و ، نن له منځه تللی دی داسی واقعیتو نه منځ ته راغلی چه نشو کولای او یا حق نلرو چه دیو انسان په نامه دهغه په مقابل کنبی بی عیزی پاتی شو یوه دقیقه فکر نکول ستا په را تلو نکی ژوند کنبی یوه لویه خلا ایجاد وی .
 که نن دهغه په دکولو کنبی اقدام (پاتی په ۲۷ مخ کنبی)

ای دخوانی دمینی اواله تقوی ختخه دکو لیکو نو !
 ستا سی مستی او خوشالی زه تر او سه مست سا تلی یم .
 او ستا سی دلو ستلو ختخه می پیری او بنکی توی کړی دی .
 اجازه را کړی ء چه یواخی یوه بله ورخ هم ستا سی دخوانی ددوری ته در ننوخم . پریردی ء چه دهغه ټول عقل او هو بنیاری ء سره سره چه ما ته بی نسبت کیری . په هغو دنیک مرغیو ختخه دکو ورخو دارمان او بنکی توی کړی .
 اتلس کلن ووم او دمینی خیا لونی او فکر نو می هیخ سر حد نه درلود ما ته به بی ددروغو زیری را کول . د عمر په آسمان کنبی می ستوری په خلیدو و .
 دکو چنی توب وخت چه دټول دعقل او تجربی سره می ورته له شرمه او ننگی سره دی .
 دخوانی ورخی دخوب او خیال رحم و قدرت مینی اوافتنخار نیک مرغی او غرور ختخه دکی وی . هر شی زما له نظره پاک او ساده برینبیده ټول عالم را ته سپیڅلی بنکاریده . نن ورخ پوه هو بنیاری او بینایم او هیخ سبوه او غلطی را ختخه نه کیری .
 خو هغه دنشاط ختخه دکه دخوانی چه زما له سترگو به توره غوندی بنکاریده تر او سه هم زما په سترگو کنبی خلیزی . او تر اوسه دهغی نیک مرغی او خو بنی زما د پناه خای دی
 ای دخوانی کلونو ما تا سی سره خه کړی و چه داسی ژر را ختخه و تبتیدی ء اولری شوی ء .
 آیا گومان کوی ء چه زه ستاسی (پاتی په ۱۹ مخ کنبی)

سینا و هنر پیشگان

چهار، برای تکراس



دین مارتین

(خاصیت ممالک اروپایی و آمریکا) محبوبیت و شهرت بسزایی کسب کرده اند، درین فیلم آخرین قدرت هنری خود را بکار برده اند. پاهای خوشتر اش اینتا اکبرگ درین فیلم بایه کریز مؤقتی از صحنه های خشن را بوجود آورده است.



اینتا اکبرگ و سیناترا

از فیلم و فیلم کیری کناره گیری کرده بود مجدداً درین فیلم ظاهر میشود و لباس و سوسه انگیز و دیکولت وی نظرها را جذب میکند.

این زن خوش اندام درین فیلم بر ماجرا، به حیث معشوقه مرد خشن (سیناترا) با موفقیت زیادی روبرو میشود.

زن دیگری که درین فیلم نقش ارزنده دارد، «اورسولا اندرس» میباشد که



اورسولا اندرس

قمارخانه بزرگ تکراس بملکیت و تصرف اوست، وی با طنازی مخصوصی که دارد، بایک چشم «دین مارتین» را جلب میکند و با چشم دیگر به جیب مهمانان مینگرد.

«فرانک سیناترا» و رقیب فلمی وی



اینتا اکبرگ

دومرد خشن، قهرمانان «۴ برای تکراس» هستند که وقایع افسانوی سال ۱۸۷۰ را با خشونت و بیباکی تمام، تمثیل میکنند.

قهرمان اول این فیلم «دین مارتین» است که با مهارت کم نظیری دشمنان را هدف گلوله فرار میدهد و در قمار نیز برد با اوست. وی در برابر دشمن درجه یک خویش (فرانک سیناترا) که قهرمان دوم خشونت این فیلم است، با وضع دلهره انگیزی می ایستد.

اینتا اکبرگ که مدت شش سال را «دین مارتین» که در همه نقاط جهان

مکتب رمانتیسیم پس از در هم شکستن زنجیرهای قرون وسطی و پس از طرد مکتب کلاسیسم در آغاز قرن ۱۹، قرنیه که مقدمه جامعه انتقاد آزاد بود، نخست از انگلستان اظهار وجود کرد و بعد ها به آلمان راه یافت و راه فرانسه را گرفت.

عصیان رمانتیسیم، عصیان قرن پانزجیر کشیده اروپا بود، قرنیه که زندانی کلیسا بود و این محدودیت بردنیای اندیشه او مشت محکمی زده بود، مشتیه که باسه انگشت (وحدت زمان، وحدت مکان و وحدت موضوع) مغز هنر مند قرن هژده رافرسوده بود و هنگامی که کلاسیسم با جا معه اقتصادی خودش جای خود را برای دنیای جنگ، دنیای پیشرفت های تکنیکی و مرز شکنی و مملکت گیری گذاشت، رمانتیسیم فرزند خلف آن قرن شناخته شد.

اعلان این مکتب مقدمه بود که با فریاد (هوگو) در درام «کردمول» نقش بسته بود. ماتعیر دیقی از این مکتب نداریم اما میتوان گفت که رمانتیسیم با کمی جدایی بالای سکوی ایدئالیسم نشسته بود.

رمانتیک، پابند احساس و موضوع خیالی و تاریخی است با ادبیات مسیحی قرون وسطی اهمیت میدهد و خواسته های روح را مهم می شمارد، نویسنده رمانتیسیم میگوید این خو است ها بهنرمند الهام می بخشد و هیچگاه مطلوب خود را در زندگی اجتماعی نمی جوید و این حقیقت را قیودن در آثار (هوگو) و «لامارتین» و «شاتوبریان» بوضوح دید، و این سه نویسنده سه تحول دنیای رمانتیک اند، دنیای وهم و خیال، دنیای عصیان گری و آزادیهای بی حساب هنرمند. . . .

در قله های هنر نگارشها کوتاه داستان

وقتی از یک داستان نویس معروف پرسیده بودند که داستان کو تاه چیست؟ او بیدرتک جواب داده بود که داستان کو تاه داستانیست که کو تاه و «تجرد حالت» است، میتواند که (داستان کو تاه) بودن خو در حفظ کند و برعکس داستان کوتاهی که کاملا مسأله کوتاهی در آن حل شده اما فشرده گی ساختمان در آن نیست از شمار داستان های کو تاه بیرون است، با اینکه این گروه، فشرده گی ساختمان را بیشتر در نظر می گرفتند نه کوتاهی و بلندی را، با آنها با ذکر حدود مشخص داستان باین نکته عطف توجه می کردند که (تجرد حالت) در داستان نقش برارنده دارد و همین مجرد است که داستان کو تاه را از (زمان) جدا می سازد.

این تعریف نکته بزرگی را برای ما روشن می سازد و آن اینکه داستان کو تاه نظر بضرورت عصر پدیده یی است که کوتاهی جزعلائنک آنست. هنرمند وقتی احساس کرد که هرروزه جامعه اش مغلق تر می شود و شتابزدگی و سرعت مفهوم فنا پذیر زمان اوست و دیگر مردم او حوصله آنرا ندارند تا زمان چند جلدیش را پیش روی شان بگذارند و هر چند روز مجلدی از آنرا بدلزده گی بپایان برسانند، بفکر فشرده گی در کارهایش افتاد.

داستان کو تاه بحيث یک فرم مشخص ادبی عرض اندام کرد و این نیاز عصر بود.

(ادگار آلن پو) نخستین قواعد این فن را در اواسط قرن نهم طرح ریزی کرد و بدنبال آن نویسندگان دیگری درین باره نظرهایی دادند اما در هر حال چه (پو) و چه دیگران مسأله اقتصاد حادثه را در داستان کو تاه جزء اساسی قرار داده بودند یعنی بطور کلی حد متوسط طول یک داستان کو تاه را بین دو تا چهار هزار کلمه انتخاب کرده بودند. البته حد اقل طول یک داستان از این اندازه نیز ممکن است کو تاه تر باشد گرچه نویسندگان دیگری مهمترین اصل را در داستان کو تاه (نیوگ تکنیک)

قویترین احساس را پیدا می نماید و زمانی میرسد که نفس خواننده بند میشود و هی از خود می پرسد پس پایان داستان چگونه خواهد بود و نویسنده با سرعت دلپذیر و فوریت جانب دارانه خواننده اش را به پیش کش میکند.

وجود همین مصالح است که داستان های چخوف را در طر از داستانهای برجسته جهان قرار داد، چون (اهمیت لحظه ها) در داستان چخوف نقش برارنده دارد.

در (نوول) یا داستان بلند، فوریت نقش برجسته ندارد، در نوول پیشرفت قهرمان در محیط او قابل درک است. در داستان کو تاه (هنرلوناژ) ها تکامل یافته و کامل اند در حالیکه در نوول، قهرمان ها بتدریج تکامل میکنند.

لحظات نایاب و فشرده در نوول سهم برجسته یی ندارند در حالیکه در داستان کو تاه این لحظات زمینه کار را مساعد ساخته اند، گرچه ممکن است گاهی در داستان کو تاه هم با احساسات نیم بند و حالات مخصوص بین دو احساس مختلف که با تکامل داستان قهرمان تأثیر تدریجی دارند، برمیخوریم، اما این حالات، کمیاب و نادرند.

نویسنده که دست در کار نوشتن داستان کو تاه می بازد، باین نکته متوجه است که یکپارچگی نوشته اش را حفظ کند و هر زمان تکنیک کار را عوض نماید و سازگاری حادثه ها را بخاطر از

بین بردن خلاء داستان، ثابت نگه دارد و این عمل در نز دیک رمان نویس آنقدر قابل اعتبار و توجه نیست. این است نکات برجسته یی در مرز داستان کو تاه و نوول و در آینده از گفتنی های دیگر نیز درین زمینه بحث خواهیم راند.

سخنی از هنر و شعر...

شناخت نظم در تاریخ بشر بدو صورت اصلی نمایان شده است: شناخت علمی و شناخت هنری. شناخت علمی، شناخت واقعیت است از طریق تجربه به اتکای یک فلسفه و شناخت هنری نوعی از شناخت واقعیت است از طریق تجربه به اتکای یک فلسفه با تأکید کیفیت.

و شعر از شناخت هنری است... شعر بیان واقعیت است بصورت تصاویر لفظی یا باز نمایی عینی و حسی و جزئی واقعیت بوسیله تصاویر لفظی جزئی، پس شعر به معنی وسیع کلمه تألیفی از کلماتی که وزن داشته باشد، وزن نوعی از تناسب است و تناسب کیفیتی است حاصل از ادراک وحدت میان اجزاء متعدد.

تناسب اگر در مکان واقع میشود فرینه و اگر در زمان واقع شود (وزن) است. وزن ادراکیست که از احساس نظمی در بازگشت زمان شخص حاصل میشود و زمان شخص مراد از امور است که تکرار آنها نشانه حدناحل میان یک سلسله امور با سلسله دیگر باشد، لذا شعر سه عنصر دارد:

وزن، تصاویر جزئی حسی و عواطف شدید.

موسیقی

موسیقی هنر خلق زیبایی بوسیله کلمات است. وقتی موسیقی یک صوتی باشد (مونودی) هنگامی که جمعی و همصدا خوانده شود (هومو فونی) و هرگاه با اصوات مختلف بخوانند که البته مطابق اصول علمی ترکیب شده باشد، چند صوتی یا (پولیفونی) است و این دسته خوانندگان را (گروه) میگویند.

موسیقی را بدو گونه تقسیم کرده اند، صوتی و آله یی. آنچه در بالا گفتیم مربوط موسیقی صوتی بود.

عناصری که آهنگ ساز مو زد استفاده قرار میدهد، ملودیست که عبارت از توالی صداها با نسبتهای موافق و خوش آیند است، سپس هم آهنگی - (هارمونی) که مشمول توالی آکوردهاست از صداها ی مقارن، همه اینها دارای وزن (ریتم) و قرینه اند.

از موسیقی صوتی انواع متمایزی منشعب گشته، مذهبی مانند: کانتیک، هسوم، کورال - موسیقی ساده و معمولی برای توده های مردم، مانند ترانه و سروده معقول و هر معنی برای متفکران مانند (ارنانس) و (لید) که با پخش (اکوم پیچمنت) انجام می یابد که میان شرقیان معمول نیست یعنی اصولا موسیقی (پلیفونی) خاصه اروپائیان است.

موسیقی اسبابی یا سازی، گذشته از آن که تنها (سلو) روی نواز ثبت میشود، تقسیم به موسیقی اتاقی و موسیقی ارکستر میشود.

ارکستر با شرکت موسیقی صوتی و آله یی غالباً صورت نمایش مو زیکی را پیدا میکند اگر مذهبی باشد (اورا توریو) و از غیر آن عنوان (اوپرا) را دارد.

دنیای شاعران

سلسله گسسته

بت افسونگر و سرکش و دیوانه و بدمست
آنکه از جلوه گری رونق بازار بتان بست
دوش و قوت سحر ی نشسته بسر، باده به ساغر
جای خورشید بیامد، به درمیکده بنشست
در گشودم برخاو، که مرا آمده مهمان
ولی آن سرو خرا مان بگرفت از یختم دست
موم گرم تن خود را بکف سینه من داد
بالب خویش، در کوچۀ لبهای مرا بست
گیسو از ناز فرو داد به پشت و کمر خویش
جامه بر کند، مگر همسر مهتاب، تن آریست...
من بفکری که خیا لیست، نه جسمی ونه یاری
دست از مهر گرفتم، چکنم؟ بشکنند این دست
چون بشد روز و بشد خواب سیه کرده ز چشمم
ز برم خاست غضبناک، درو پنجره بشکست
روبه او کردم و گفتم که شیم حیف سحر شد
دخت همسایه خبر شد، بخدا سلسله بگسست

«اقبال رهبر»

داغ دل

زاندم که ما بکوی بتان پا گذاشتیم
جز عشق هر چه بود بر اوراق زندگی
دیوانه وارخط چلیپا گذاشتیم
گرد هر نام خویش چو عنقا گذاشتیم
جز داغ دل چو لاله ندیدیم حاصلی
هر چند پا بداد من صحرا گذاشتیم
یک ذره خوف و بیم نداریم از کسی
ماکار خویش را به خدا وا گذاشتیم
کم طالعی نگر که من و یار من شبی
صدر از گفته ایم و یکی را گذاشتیم
نبضم گرفت و دردمرا، بی علاج خواند
گردست خود بدست مسیحا گذاشتیم

خوش آندمی که یار بگوید رقیب را
ما وصل خود زبهر «تمنا» گذاشتیم

عبدالکریم «تمنا»

ببنتون ۲ غ

تصادف ... !

نگاهی تشنه آرام و خاموش
بروی گونه یی، آهسته لغزید
دران گرمی بقلب خفته در خون
فروغ آرزوی مرده، رقصید

نگاهی همعنان بایأس و امید
سراپا بی نصیب از زندگانی
تمنایش همه شور هوس ریخت
ولیکن بی فروغ از ناتوانی

نگاه نازنین، پرشور و سرکش
تصادف خیره بر روی جوان کرد
نگاهی - لذت آغوش دیده
رموز گفتنی ها را بیان کرد

پریرو با نگاه سرد میگفت:
ازین سودا بدل باری ندا رد
همه بیگانه از غوغای الفت
درین عالم، سر و کاری ندارد

برو ایمرد! با این عشق ننگین
برو گمشو ز پرواز نگاهم
ندانم معنی عشق و صفا را
نخواهم عشق پاکت را نخواهم

نشان فقر و ادبار و فلاکت
ربوده رنگ زیبای ز رویت
شکوه و حشمت و سیم و زرت کو؟
نداری پیش من، آبی بجویت

بدست و پا جوان راز عشه افتاد
ز تاب سرد مهری سوخت جا نش
ز کیف دیدن دلدار، گفتم
برون شد از بدن، تاب و توا نش

بروی چهره اش لغزید اشکی
چو شبنم بر فراز نو گل زرد
بروی خاکها افتاد و غلتید
زدل آهی به نومیدی بر آورد

بزاری رو بسوی آسمان، گفت:
خداوند! چه غم باشد ازین بیش
تومیدانی کزین مشکتری نیست
توانگر دلبرو دل داده - درویش.

عبدالله شفیقی



عرش استغنا!

آخر ای بالا بلا! در پای تو از پافتادم
 در غمت از دست رفتم، در رهت بیجا فتادم
 در هوای آن لب شیرین، بحسرت جان سپردم
دریابان غمت، با چشم خون بالا فتادم
جز می حسرت نگشت از ساغر عشقت نصیبم
 مست و بیخود در رهت، از نشاء غمها فتادم
 دست کوتا هم نشد محرم بکیسوی درازت
 سخت محروم از سر آن زلف عنبر سا فتادم
 ز آسمان ناز خود یکره تنزل هم نکردی
 کرچه در پای تو من از عرش استغنا فتادم
 نوبهار چهره ام از تندبا دغم، خزان شد
 چون گل پژ مرده پیش پایت ای زیبا! فتادم
 در بهار نو جوانی، از غم تو پیر گشتم
 در جهان نامرادی، سخت بی همتا فتادم
 با من و شعر من و احساس من بازی نمودی
 وه که چون بازیچه پیشت، بادل رسوا فتادم
 اینک آخر باتبی جانکاه و دردی خانما نسوز
 از نگاه لطف ای خورشیدجان آرا! فتادم
 گر بمیرم از غم و حرمان، ترا پروای من نیست
 زانکه من در دام پر مکر تو، بی پروا فتادم
 از «طمه‌وری» بگذر و بگذد ارکز غم جان سپارد
 غم مخورگر من زیبا، با درد جانفر سا فتادم

دامن ناز

تابکی یاد جم و قصه ای از جام کنم
 باید آینه دل، صاف ز او هام کنم
 باز منت نکشم تا که مرا جان بتن است
 من نه آنم که ز کس سیم و زری وام کنم
 دختر رز - زگم گوهر دل را برده
 زان سبب هستی خود صرف می و جام کنم
 فکرم آنست که رسوا بره عشق شوم
 خویش را در همه جاشهره ایام کنم
 نکشد دست اگر از سر آن زلف رقیب
 روز را بر سر او تیره تر از شام کنم
 بعد ازین ماودل و گوشه بیت الحزنی
 تابکی چون دگران جلوه سر بام کنم
 اگر گس مست تو میگفت اگر دست دهد
 محتسب را بکنه گیرم و اعدا م کنم
 گر باین رنگ کشی دا من نازت زگم
 ترک عشقت بخدا از دل ناکام کنم
 از (حیا) آب شود این دل بیچاره من
 گر نکه جانب آن شوخ گل اندام کنم...
احمد صدیق «حیا»

بایات



چشمان مرد نگریست و گفت :

- بین ... میخواهم برایت یک چیز بگویم .

- آخر بگو ، بالاخره این سکوت را بشکن .

- پر سیده میتوانم چرا با من اینطور حرف میزنی ؟

- البته .

- پس چرا ؟

- برای اینکه سکوت ترا زود تر بشکنم .

- گوش کن ... ضرورت نیست وقتی دو انسان باهم گره میخورند ، حتماً باکلامه عشق باشد .

- اصلاً دوست داشتن ، خودش عشق است .

دختر ترسید ، احساس کرد که این جمله سر آغاز رسوایی ها خواهد بود . آهسته گفت :

- ممکن ، ولی احساس بزرگتر ، عمیق تر ، بی نیاز تری وجود دارد که جانشین این کلمه شود .

- اشتباه می‌کنی .

- نه ، من اشتباه نکرده‌ام .

- ولی آخر ، دوست داشتن ، همین گره خوردن دو انسان ، عشق است .

- اینکه من میگویم از اینها جداست .
- نه .

دختر ، سرگردان شده بود ، حرکت عصبانی کرد ، راست ایستاد و گفت :

- من بسیار انسانها را دوست دارم ، تو هم جز و آنها هستی ، حالا گفته میتوانیم که من عاشق همه شان هستم ؟

- نه .

- می بینی که اینجا دو ست داشتن ، از عاشق بودن ، بسیا فاصله دارد .

مرد با عصبانیت زیر لب غرید :

- بلی ، می بینم ، ولی چرا عصبانی شدی ؟

- من ؟ نه ، عصبانی نیستم .

- من ، عصبانیت را در عضلات چهره ات ، در موج چشمانت میخوانم .
- نه ، اما ...

جمله اش نا تمام ماند ، در بهم خورده ، مرد رفته بود .

دختر لحظات دیر پایه در خیره شد ، سر گشته شده بود ، خسته شده بود ، از آنهمه گنگی ، از آنهمه توقع ، جانش بلب رسیده بود ، نمیدانست چکند ؟ با خود گفت :

- همه کس ، دوست داشتن واقعی را با کلمات تباه کننده دیگر می آمیزند ، همه کس دوست داشتن را تنها در تماس دست ها ، درعریانی بازو ها ، در نگاه هرزه و بی حیا ، در جملات فریبنده ، جستجو میکنند . یکبار دیگر به زشتی های عصرش اندیشید .

به فریب ها ، به عوض شدنها ، به نقش بازی کردن ها ، به دروغ - ها ، به نیرنگ ها ، به تقلید ها و به پیوند های گسستگی .

نفرت تمام ذرات تنش را جوید ، نگاهش حالت گریزنده داشت ، به بیرون نگریست ، هواکم کم تا ریک میشد ، بابتی حوصلگی کتا بهایش را جمع کرد و خارج شد . ولی وجودش از احساس تازه بی انباشته شده بود ، احساس اینکه بطور وحشتناکی

با دیگران فرق دارد ، دیگرانی که برای ارضای عطش خود شان هرچه بخواهند ، میکنند ، دیگرانی که کلمه بنام « غرور » در گوش شان ناآشناست

- من از همه رنگها ، آبی را دوست دارم .

- چه ؟ آبی ؟ یعنی میخواهی بگویی : آبی ، رنگ دلخواه توست ؟
- هان .

- چرا ؟

- برای اینکه رنگهای کنار چشم تو ، آبیست .

دختر سکوت کرد ، سر بزیسر انداخت ، نمی دانست چه بگوید ؟ ولی میخواست با لآخره کلمات را به هم گره زند .

سرش را بلند کرد ، خیره در

وقتی باز گشت ، باعجله لباس خوابش را پوشید ، در اتاقش رابست روی تختش افتاد ، دیگر راحت شده بود ، میتوانست با خودش خلوت کند ، لحظه یی به سقف خیره شد ، بعد چشمش را به تابلوی روی دیوار دوخت ، این تابلو تصویری بود از سرسام زدگی انسانها ، افسانه یی بود از یک فریب. لبخندی روی لبانش رنگ گرفت ، حوصله نداشت در باره تصویر ، فکر کند. باز آنچه ازدوربرایش اتفاق افتاده بود ، بیادش آمد ، هنوز این جملات در گوشش طنین داشت : « من از همه رنگها ، آبی رادوست دارم ... »

« همه پیوند ها عشق است ... »
وباز بیاد دو چشم سبزی افتاد که آنروز ، رنگ نیاز داشت ، رنگ هوس داشت ، یا رنگ عشق داشت ، ولی چه عشق زود رس ؟

مدت کوتا هی میشد که او را میشناخت و او را برسم یک دوست خوب ، دوست داشت ، احساسش نسبت به او آمیخته بیک احترام خالص بود ، ناگهان از ساده فکری خود ، از خود رنجید و ... به پایان اندیشید ، به پایان زود رس ! با خود گفت :

- انسانها چه زود و آسان پذیراند ، زود بر خورد می کنند ، زود پیمان می بندند ، زود فراموش میکنند ، زود آشنا میشوند و زود بیگانه . زود دوست میشوند و زود دشمن و همه چیز رانها و تنها در سطح جستجو میکنند ، نه در عمق. لبخندی تمسخر آمیز زد ، چشمانش را محکم بست و خود را برای یک فراموشی دیگر ، یک پایان دیگر آماده ساخت .

تب داری ؟ دوا میخوری ؟ بسرش باریدن خواهد گرفت ، بابی حالی برخاست ، دستی به موهای نامرتبش کشید. اشتها نداشت ، خلاف همیشه ، غذایش را ناتمام گذاشت . پدرش نگاه مهربانش را در چشمها نشدوخت و گفت :

- بریم سینما ...
- نه ، من نمیروم ...
- چرا ؟ باید بروی .
دختر خود را در مقابل این (باید) ناتوان یافت ، پرسید :
- کدام فیلم اس ؟
برادرش با خوشحالی صدا کرد :
- یک فیلم خوب جنگی .

این بار باز دختر سکوت اختیار کرد ، او از همه جنگ ها ، زود خورد ها و ما جرای جویی ها - تاسرحد جنون متنفر بود ، ولی مجبور بود برود این فیلم را ببیند . از خود پرسید :
- تاچه وقت باید در پنجه فسر ده این باید ها و نباید ها اسیر باشم ؟
تاچه وقت باید آنچه را نمیخواهم ، بخوام و از آنچه میخواهم ، چشم بپوشم ؟ تاچه وقت ... ؟

باز غم بر دلش سایه انداخت ، بابی میلی رفت ، لباس پوشید تا فیلمی را که دوست ندارد ، ببیند .

از فیلم ، چیزی نمی فهمید به جز تصویر های متحرک از زود خورد ها. از همان چیزها یی که هیچ وقت برایش هیجان نیافریده بود ، همانطور که نگاهش روی پرده ثابت بود ، می اندیشید به بازیگری با زیگرا نوبه آنهای دیگری که نشسته بودند و با هیجان تب آلود ، خونریزی هارا میدیدند و برای گریز از غمهای روز - شان به این صورت در خود شادی می آفریدند .
یکبار دیگر متوجه خود فریبی های انسانها شد .

دیگرانی که زندگی را تنها و تنها در کلمه « لذت » خلاصه کرده اند و ناگهان دلش بر همه این دیگران ، سوخت . برای گریز از آن اندیشه های تلخ ، همانطور که قدم برمیداشت ، مجله یی که در دستش بود ، ورق زد ، مجله را دو باره بست ، گامپایش را تیز تر کرد و راهی خانه اش شد ، زیرا اگر اندکی دیر میرسید ، باید به چرا های مادرش جواب میداد ، ولی او از آنهمه پاسخ گفتن ، دیگر خسته شده بود .

خودش را پشت در خانه یافت ، در را باز کرد و داخل شد . باز همان جملات قرار دادی و یکنواخت ، باز همان سلام ها ، باز همان سوالها و باز همان جوابهای همیشگی . بالای چوکی کنار گلدان سبزی رنگ نشست ، ولی زود نگاهش را از گلدان فرار داد ، خودش هم ندانست چرا ؟ شاید از همه رنگهای سبزی وحشت داشت ؟ زیرا این رنگ ، او را بیاد چشمان سبزی می انداخت که آتش هوس را در آن دیده بود ، نگاهش روی گلپای سرخ و سفید قالدین میرقصید .

برادر کوچکش باز مثل همیشه به قصه های پایان ناپذیری ازدلاوری - هایش آغاز کرده بود ، و باز هم میان دو خواهرش ، اختلافی پیدا شده بود و آهسته با هم چیزی می گفتند .

چشمانش روی همه شان میچرخید و از آنهمه سخن ها ، جز همه مة گنگی ، چیزی دستگیرش نشد ، لحظه ها بکندی می گذشت ، بالاخره او را برای نان صدا کردند ، گرسنه نبود ، میخواست بگوید : « نان نمیخورم » ولی زود متوجه شد که با این جمله ، باران سوالهای : « سرت درد میکند ؟

دا حدیث

چه ویلی می له تا دی دا حدیث
 سرنامه دهر انشادی دا حدیث
 چه آغاز می کر په مدحه د خوبانو
 خکه گنج بی بها دی دا حدیث
 په ثنا د دل پسند و د لر با و
 دل پسند و دلر با دی دا حدیث
 لکه باد د صبحد مچه غنچه وا کا
 هسی رنگه د لگشا دی دا حدیث
 چه اوصاف می دسرو شونلو و پکنی راوړ
 خو ز تر قند و تر حلوا دی دا حدیث
 نه یو هیبر مچه او به دی دحیا تو
 که نفس دمیحا دی دا حدیث
 دغو نه ژبو شاعرانو د خولی نه دی
 خکه هسی رنگ صفادی دا حدیث
 ستاو مخ ته که خوک شمس و قمر وایی
 دروغ نه دی په رښتیا دی دا حدیث
 که خوک وایی چه چاکری دا حدیث دی
 رحمان وایی چه حمادی دا حدیث

رحمان بابا

دخیال ددعا

په یان لره ؟

دمینی په حرم کښی خپل آشنا په یاد لره !
 مخموره محبت لره مینا په یاد لره
 دگل په خیر خندانه ! ناخبره له خزانه !
 ز ما دالمدی سترگی په ژړا په یاد لره

دخلکو خند نی باندي نورمه خنده جا نانه !
 رقیب راپوری خاندي دا خندا په یاد لره
 دستر گوزه رنخور یم او په یو نظر رغین م
 علیل دمحبت لره د وایه یاد لره

په ناز شوی ناز ولی او په لوبو خوبولی
 دنیا ز خاوند غریب او بینوا په یاد لره
 زما ښکلی طنازه او په حسن کښی ممتاز ه
 زر تیر به دی دورا نشی داوینا په یاد لره

دزړه وینی چه چښمه او دغم شپیری خورمه
 دا زور د محبت دی یاره دا په یاد لره

دمینی دعوت

بیا دی و بللم په رتلو می پښیماننه شوی
 هم دی د خپل لطف او احسان تر غرونو لاندی کرم
 ښه شو مروره چه پخلا او مهر با نه شوی
 غرق دو م دمینی د طوفان په غذا بو نو کښی
 ښه شو مروره چه پخلا او مهر با نه شوی
 سری لمبی دمینی محبت به می په زړه کی وی
 ښه شو مروره چه پخلا او مهر با نه شوی
 بیاراننه پتنگ جوړ شو گلزار دی را ته وښوده
 ښه شو مروره چه پخلا او مهر با نه شوی
 دم قدم کښی ستا ارزو رنگینه زما زړه کی وه
 ښه شو مروره چه پخلا او مهر با نه شوی
 جرم جنايت که وی بیا مینه محبت ندی
 ښه شو مروره چه پخلا او مهر با نه شوی
 سربه دی دستر گو صدقه کرم از ما یش و کره
 ښه شو مروره چه پخلا او مهر با نه شوی

سید محمد ظاهرینا

ښه شو مروره چه پخلا او مهر بانه شوی
 خورمه دی په مینه مینه خپل زړه ته راوړاندی کرم
 ای د حسن شمعی دزړه کور کښی می روښانه شوی
 خورمه مو ده و سوم دهجران په غذا بو نو کښی
 کله چه په پا که سو چه مینه می پریشانه شوی
 نه می هیرید لسی هر ساعت به می په زړه کی وی
 لا په جدا ئی کښی نوره هم را باندي گرانه شوی
 بیا دی چه دعوت کرم خپل دیدار دی راته وښوده
 اوس که مرم سلگی دزنکدن را ته اسانه شوی
 زه دی چه په زړه کښی وم ستا مینه زما زړه کی وه
 خکه دی په موسکه خوله تقدیر کرم قدر دانه شوی
 گرانه محبت او مینه جرم جنايت ندی
 ولی پسر لسی کښی ما فی جنه دخزانه شوی
 لاس دمینی را کره په دیدار می نوازش و کره
 ستا او دبینا کیسی مشهوری هری خوا نه شوی

بقیه جدال کهنه و نو

مینه اوژو ند

(۸۵ مخ پاتی برخه)

شول، دا ټول کو بنسبو نه او زیار
 دا ټول مصارف او لگښتو نه دا ټول
 علم او فکر و نه دا ټول و سا یل او
 یو هنتو نوبه دهمدی لپاره په کار
 واچو ل شول چه انسان دمرض یا هغه
 عواملو له پنچو څخه خلاص کړی
 کوم چه دده جسم او روح بر هموی
 او نا کراره وی یی خوافسو س چه
 تر دغو ټولو لوی آفت چه شپه او
 ورځ په انسان یوه کوی دروح آرامی اود
 جسم سلامتیا له منځه وړی دروزگار
 او زندگی څخه جهنم جوړ وی د
 ژوند کا شان او اساس و یجا پوی
 چه ډیر آرامه دنیا ورته مرگ
 او ددی کړ او ی نړی سره وداع
 ښکاره کوی او س هم دینی محبت او
 عشق په نامه بلل کیژی چه نه
 یواځی درفع کولو له پاره یی هیڅ
 راز تداوی او علاج نه کیژی او نه یی
 څوک په دی فکر کښی دی چه ددغه
 خا نما نسوز مرض دمنځه و پرلود
 پاره په کوم کار لاس پوری کړی بلکه
 شا عران او هنرمندا ن یی دانکشاف
 پراختیا په لاره کښی خپل مهارت
 ته نبوغ وای جسم هم ورسره کوم
 تدا فعی قوه په کار نه اچوی اود
 را تگ لپاره یی دژونو کړکی وازی
 نیولی دی .

هما نقدر در شعر ، زشت و مکر وه
 است که مانند در نظر نگرفتن و زن
 در موسیقی .

شاعری که در بیافرا زندگی میکند
 و گرسنگی و قحط مردمش را نا دیده
 میگیرد ، هنرمندی که در محله
 بار بران زندگی میکند و چشمهایش
 را می بندد تا آنها را نبیند ، با محیطش
 شناسایی ندارد و اثرش بدردمردم او
 نمی خورد و این راه ، راه شعر نیست
 «لطیف نا ظمی»

گرفت ، راهی که اصالت شعر را
 نابود نکند . اما وقتی که یک شاعر
 احساس میکند اندیشه او میتواند
 در چوکات یک قالب کهنه ، دست
 نا خورده جا بگیرد ، مجاز است که
 از غزل و مثنوی برای شعر ها یش
 استفاده کند ...

من با شعرهایی مخالفم که سپیدی
 آن بیشتر از سیاهی الفاظ با شد
 و نقطه های زاید آن بیشتر از کلمات
 ضروری

من عقیده دارم که نباید برای
 تفنن و مدد قالب ها را شکست ، بلکه
 بخاطر ضرورت و احتیاج ...

هنگامیکه شاعر احساس میکند
 قالب ثابت شعر و قافیۀ همگون ،
 جلو احساس او را میگیرد ، حق دارد
 بخاطر برش شعر (فرم) را نفی کند
 و با هوشیاری هنری خویش ، قالب
 های نامطبوع را از قید افا عیل
 و تقا عیل نجات دهد .

چگونه این راه را باید طی کنیم ؟

راه شعر ، راه زندگیست ، راه
 خنده ها ، راه گریه ها ، راه پیروزیها
 و راه شکست ها و در این راه پر پیچ
 و خم (مسئولیت) که فرزند صدیق
 تاریخ ملت ها است ، سایۀ فنا ناپذیر
 شاعر است و اگر شاعر و اگر ما
 سایه را از خود برانیم ، شعر ما
 بازیچه کودکانه است ، شعر ما
 همانند (گودی های پلاستیکی)
 است که چند روزی روی فرش های
 خانه با آن بازی میشود و روز دیگر
 لاشۀ شکسته آن در زباله دان می
 افتد ، و دریغا که غالباً شعر های ما
 چنین است ، شعر های خود من نیز
 چنین است .

شعر ، برش عاقلانۀ ازیک پهلوی
 زندگیست ، نه یک واحد عاطفی
 محض از دنیای تخیل شاعر ، ازینرو
 خیال پرستی و (ایماژیسم) مطلق

ما که میخواهیم خود مان را تطهیر
 ادبی کنیم ، استعاره و کنایۀ دیروز
 را بکار می بریم ، مضمون دیروز را
 انتخاب میکنیم و به قالب کلاسیک
 دیروزی شعر می نویسیم و اگر کسی
 روی شعر ما انگشت انتقاد گذاشت ،
 آنوقت مغرورانه صد ها دلیل می
 آوریم و فریاد میکشیم که حافظ
 و سعدی و مولوی هم چنین گفته اند ،
 بی آنکه فکر کنیم که چرا یک گفته را
 بار دیگر تکرار کرد و یک سخن
 متکامل را بار دیگر نامطبوع و زشت
 به خورد مردم داد .

ما میترسیم ، میترسیم از اینکه
 مردم ما با کهنه عادت گرفته اند
 و نورا نمی پسندند ، بی آنکه وظیفۀ
 خود مان را در (جدال کهنه و نو)
 بشناسیم از اینرو ضریح (سنت
 گرایی) و (کهنه پرستی) را دودسته
 می چسبیم ، می بوسیم و بر فلسفۀ نو ،
 علم نو ، دانش نو ، هنر نو و شعر نو
 خندۀ قبیحانه میزنیم .

من معتقدم حتی الامکان باید از
 گذشتگان تقلید نکرد و راهی نو پیش

تیر شوی خوژو ..

۱۰ د مخ پاتی برخه

نه راضی یم چه بیا را غلی او ز ما
 له سترگو سترگو کیری ع .
 افسوس ! چه نه شیء کولای ما
 په خپلو وزرو نو کښی وا خلی اود
 ځوا نی په ښکلی او خوشحاله فضا
 کښی می وگر ځوی ع افسوس !
 کله چه دتیری زمانی خیال او دهغو
 کلونو خیال چه د عشق او مینی څخه
 ډک وو دسپری له سترگو څخه تیر پری
 بی اختیاره ورت ته دا احترام سر ټیټوی
 اوله سترگو څخه دارمان اونیکي
 تو پوی .

گنا هکار...!



هنوز محصل بودم . ولی چون بنیه ای اقتصادی من ضعیف بود ، مجبور بودم که نیمروز در فاکولتسه درس بخوانم و نیم دیگر را کار کنم، فعالیت کنم ، تابتونام بزندگی بی سر و سامان خود رنگی بد هم ...

اطاق كوچك من در يك گوشهٔ سرای دور تر از خانه های نشیمن پدرم واقع شده بود. من این گوشهٔ انزوا را خیلی دوست داشتم، زیرا میتوانستم شب ها ربا درد جا نگاه خود، بارنج مدام خود و باسر نوشت خونین خود خلوت کنم و درین خلوت به ناامیدی ها و محرومیت های خویش اشك بریزم ...

شاید برای يك جوان، گریه کردن عیب باشد ، اما من که چاره بی جز گریه کردن نداشتم ، چه میکردم؟ و چطور دل غم‌دیدهٔ خود را تسلی میدادم ..؟ روز ها را با دلهرهٔ زیاد استقبالی میکردم و در آرزوی رسیدن شب بودم ... چه در شب میتوانستم برای خود ، برای غرور شکسته و احساس بهم پای شیدهٔ خود ، دنیایی بسازم ... دنیایی که در سر تا سر آن غم جلوه گری داشت و درد حکمفرمایی مینمود ... ولی من با این همه غم و درد خوش بودم ... اما افسوس که روز گار این خوشی هم بسر رسید در نیمهٔ یکی از شب ها پدرم سری به اتاقم زده فریاد کشیده، تهدیدم کرد :

– امین ...! مگر دیوانه شده ای که تا این وقت شب چراغ را روشن گذاشته ای؟ آخر محصول این همه سوخت برق را که میدهد ...؟ در مقابل این حرف ، تکان خوردم و هیجانی شدم ، البته تکان من از جهتی بود که پدرم به غم شب –

زندگی داری های من نیست با تحسّر گفتم : به چشم پدر جان! اینك برق را گل می کنم، بعد از این نمیگذارم که محصول آن زیاد شود.. پدرم در حالیکه درب اتاقم را به شدت زدم را ترك گفت و به اطاق خواب خود رفت و من با يك عالم اندوه ، ناله سر دادم :

خدایا ! چرا بیچاره ام کردی ، چرا بیكسّم کردی ، چرا بی مادرم کردی.. آخر چرا؟ چرا؟ چرا؟

مادرم . مادر مهر با نم را از من گرفتی ... مرا تنهای تنها گذاشتی.. دیدم از فریاد کردن وناله نمودن کاری ساخته نمی شود ، ناچار روی بستم افتادم ، چشمان اشك آلود خود را بستم ... همه چیز به سزاغ من آمد :

غم ، اندوه ، حسرت ، رنج و بالاتر از همه درد... درد تنهایی و بیكسی.. ولی چیزی که من به اوستخت ضرورت داشتم هرگز به سراغ من نیامد ، این چیز خواب بود ... آری ! خواب بود که همچون سرور و شادی از من فرار کرده بود ...

شب دیگر مجبور شدم که از روشنی چراغ خواب خود استفاده کنم ... چراغ خوابم رنگ آبی داشت و نور کم رنگ آن روی بستم رانیمه روشن مینمود ...

من با تمام قدرتم ، با تمام توانم و با تمام نیرویم می گو شیدم که کسی از این راز ، ازین راز دلخونکن واقف نشود ... آری من نمیخواستم که کسی بفهمد که من عا شقم ..

شاید عا شق شدن ، برای دیگران عیبی نباشد ... اما برای من – برای من که جوان تنگدست و بی‌نوایی بودم، بزرگترین عیب است ...

آخر من چه حق دارم عا شق دختر زیبایی شوم ، دختریکه صد ها جوان متمول آرزوی همسری اش را دارند ...

نه ! نه ! من باید این راز غم انگیز را برای همیشه در گور آرزو های خویش دفن میکردم ... ولی افسوس که یکشب خواهرم ، خواهر مهر با نم ملیحه که تنها یاد گار مادرم میباشد سری به اتاقم زده و بی تا با نه گفت :

– امین ! برا در عزیزم ! چه شده؟ تو چرا این همه شب زنده داری می کنی؟

چرا اینقدر رنج میبری و غصه میخوری ... آخر اگر مادرم زنده نیست که باوی درد دل خود را بگوئی، لااقل خواهر دلسوزی چون من داری ... خواهرش می کنم ، استدعا می کنم والتجا می کنم که راز خویش را از من پنهان منما ... من میدانم که تو عاشق شده یی ولی نمی خواهی کسی از این عشقت با خبر گردد برای من همانقدر رنجی که از بی مادری خود می کشم، همان قدر غصه یی که از بی عاطفگی پدر خویش و خانمش (در صفحهٔ مقابل)

نو تنه ذا کره «دستگیر»

همین که عشقم را پذیرفته بود، خوش بودم و همینکه دست رد به سینه - پرمهر من نزده بود، خیلی احساس خوشی می کردم ...

روزها هنگامیکه از دور چهره عشق آفرین سیمین را می دیدم - ضربان قلبم شدید ترمی شد و همینکه به نزدیک من میرسید از دیدنش آتش می گرفتیم، گرم می شدم، می سوختم کباب می شدم و بکلی ازدست می رفتم ...

هر شب هزارها حرف می ساختم که فردا به سیمین خود بگویم، لیکن وقتیکه با سیمین رو برو می شدم همه گفتنی هایم را فراموش می کردم و آنچنان محو زیبایی ها و دلبری هایش می شدم که یارای حرف زدن در من نبود ...

یگانه حامی و مشوق عشق ما، خواهر دلسوزم ملیحه بود که همه روزه پیام محبت سیمین را به من میرساند و پیام عشق مرا به او میگفت ...

من و سیمین به معراج عشق خود رسیده بودیم و هر روز بیشتر از روز پیش به محبت یکدیگر امیدوار می شدیم ... اما افسوس که دوران این شادمانی و سرور زود بسر رسید و یکباره ورق بخت ما گشت و سر نوشت ما عوض شد ...

یکروز صبح به عادت همه روزها سر راه سیمین را گرفتم، هر چند انتظار کشیدم از سیمین خود اثری نیافتم ... پریشان شدم، دلم گواهی داد که حتماً اتفاقی رخ داده است ... دوسه روز دیگر هم به دیدار سیمین نایل نشدم و همه تپش ها و تلاش - هایم بی تأثیر ماند ... بالاخره ناچار شدم، دست نیاز بردا من خواهرم ملیحه زدم و از وی خواستم هرطوری

(بقیه در صفحه ۳۰)

از عشقش، از آرزویش حرف زدو هرچه گفتنی داشت، از من پنهان نکرد ...

او ما برای عشق خود را از همان نخستین بر خوردی که با تو کرده بود، برای من گفت و به من ثابت کرد که واقعاً ترا دوست دارد و از دل و جان عاشق تست ...

وقتی که قصه خواهرم به اینجا رسید - فریاد شوقم در گلو شکست و مشتاقانه گفتم:

آه! خواهرمهربانم، راست بگو که با من شوخی نمی کنی؟ آیا این سخنان تو واقعیت دارد؟ آیا سیمین دوست داشتنی ام واقعاً مرا دوست دارد ...؟

ملیحه دوباره به گفتار خود ادامه داد:

- نه نه ... برادر عزیزم! من هرگز قصد شوخی ندارم و هرگز احساس ترا به بازی نگرفته ام بلکه حقایق را میگویم ...

حقیقت این است که سیمین ترا دوست دارد و از صدق دل دوستدارتست ...

او از همان روز اول فهمیده که تو عاشقش شده ای و همه روزه دیوانه وار بسراغ او می شتابی ... او با کمال محبت عشق تو را پذیرفته و دل در گرو مهر توداده است ...

من هنوز هم باور نمی کردم که سیمین دوستم دارد و ...

اما فردای آنشب که سیمین را در گذرگاه خود دیدم، از نگاهش و از چشمانش درک کردم که واقعاً دوستم دارد و متیقن شدم که عشق مرا پذیرفته است ...

دیگر - شب ها غصه نمی خوردم ورنج نمی کشیدم ... دیگر آن کابوس های وحشت انگیز بسراغ من نمی آمد و دیگر شب ها را با ناله و اندوه صبح نمی کردم ...

من - از سیمین زیبای خود به

میخورم، کافیسست دیگر نمیخواهم که بخاطر درد روانگاه تو هم خورد شوم و حسرت بکشم ...

خواهرم از سرم دستبردار نبود و سعی میورزید تا از درد دلم آگاه شود ...

گفتم: خواهرم از تو تقاضا می کنم که بخاطر من ملول مباشی، زیرا من هیچ غمی ندارم و هیچ غصه ای نمیخورم ... مطمئن باش ...

ملیحه فریاد زد: بس است، بس است، دیگر نمیتوانی رازت را از من پنهان کنی، زیرا من همه چیز را میدانم و حتی معشوقه زیبایت را میشناسند، حتی باوی صحبت هم کرده ام ... ناگفته نماند گذشت که خیلی گپ های دیگر را هم شنیدم ...

از شنیدن این حرف ها - سرم گیج شد و سخت متعجب شدم که خواهرم این راز را از کجا دانسته است ...؟ آخر من که از عشق خود به هیچ کسی حرفی نگفته بودم ... حتی با سیمین عزیز خود از عشق جانسوز او که شب و روز رنج میدهد، سخنی نگفته بودم ...

غرق در یای اندیشه بودم که خواهرم ملیحه با لحن گیرایش شروع به حرف زدن کرد:

بین امین!

من دوسه روز پیش با سیمین سیمین زیبا و دوست داشتنی تو رو برو شدم ... او بی مهاباز من دعوت کرد تا بخانه اش بروم و لحظه ای باوی صحبت کنم ... من اگر چه ابتدا موافقه نکردم، دیدم که او خیلی به مصاحبت من اصرار دارد و میخواهد راز بزرگی را با من در میان بگذارد، موافقه نمودم.

عصر آنروز بسراغ سیمین رفتم و مورد استقبال گرمش قرار گرفتم ... سیمین همه چیز را بمن گفت ...



خاطر ه

يك هفته قبل در جريان فلم گيرى، يكديگر را شناختند «پياريزا» زن زيبا و طنز با يك كرشمه، دل از «بوب رومانو» ر بوده بود. نخستين نگاه، كره ازدواج را بست و هر دو دلدادۀ عجل در ختم هفته بضميم قطعى گرفتند كه از همسران خويش جدا شوند و به همدىگر نيو تدند.

احساس مى كردند كه يكديگر را تا سرحد پرستش دوست مى دارند و زوى اين احساس، ازدواج آن دو سر يعتر بايستى انجام يابد.

مرتب و تبيه كننده : س، هنرآموز

نوعى قهرهاى بچگى



انسان مخلوق عجيبى است. در زمستان شوق بهار ميكند و در بهار بفر زمستان مى افتد!! منابع هنرى اينگونه شوقهارا ادراك كرده، غالباً بى ترضيه آن مى افتند.

مثلاً فعلاً اگر در ها ايود كسى بخواهد در «توق تابستان» يك فوتوى تيبك زمستانى داشته يا شد، چند كيلو برف مصنوعى را زويميم مى ريزند و فوتوى دخترك خوش ذوق را اخذ مى دارند (فوتو را ملاحظه كنيد) آيا با ملاحظه اين عكس كه هوا و فضاي يك زمستان شديد و امجسم ساخته است، تصور نميكنيد كه بشر براى ارضاي ذوق خويش به چه وسايلي دست مي زنند؟

تلگرافارا دور بينمازيبه

دنياى صنعت در حال ترقي و تكامل است و موش كشى هم از صورت تلگ خارج شده، جنبه جديدى به خود گرفته است. يك نفر از انگليسيها طى تجربه هاى فراوان متوجه گرديد كه موشها در برابر نوعى صدای «سوت» حساسيت دارند و به طرف آن كشيده ميشوند و او با استفاده از اين وضع دستگامى اختراع كرده، در برابر سوراخ موشها گذاشت. موشها به مجرد شنيدن صدای اين سوت، از لانه خارج ميگردند و پايشان در ماده چسبناكى گير مى كند و چون براى نجات خود به لسيدن آن ماده مى پردازند، مى ميرند و صاحب خانه را از شر خود نجات مى دهند.

غذای خيلى گران

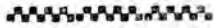
شايد بعضى ها فكر كنند فضا نوردى كه در كپسول هوايى خود نشسته، با دقت به عقربه ها و دهبها آلات و ابزار مختلف چشم دوخته است، از نظر خوراك، چندان مصرفى نخواهد داشت.

ولى هر يك از اين فضا نوردان هر روز در حدود ۱۶۰۰۰ افغانى خرج خوراك دارند، در سفينه هاى قبلى خوراك فضا نوردان، خيلى قليل و جيزى شبیه به كريم دندان بود. ولى اكنون تحولى در نحوه غذای آنان راه يافته، فضا نوردان قادرند كه در سفينه خود قهوه گرم نيز دم كنند و به سلامتى ساكنان زمين بنوشند!



عروسمى انجام يافت و عروس فشنك با جهاني آرزو و تمنا به قصر دلبدير «بوب» واقع ها نيوود، وارد شد. هنوز «پياريزا» بايش را در آستانه درب قصر نگذاشته بود كه دفعتاً در فكر عميق فرو رفت. بوب، متعجبانه پرسيد:

زنگته، زنگته...



در مجله Literary Mirror
نوشته شده است که John Keats
بهترین شهبکار ادبی خود را موقعی
برشته تحریر در آورد که بمرض
غیر قابل علاج تو بر کلوز مصاب
بود، ولی وضع طبابت امروز طور است
که هیچ شاعری چانس آن را
نخواهد یافت که یک چنین شهبکاری
بوجود آورد!

* - یک زن جوان اظهار کرده
است: «جای خو شبختی است که
مردان در عشق عقل خود را میبازند
ولی ما آنرا می بینیم!»
* - زن جوانیکه تازه به طبقه دوم
عمارت مولر به حیت گرایه نشین
زندگی می کرد، روزی یک عدد تخم
از خانم موار قرض کرد و فر دای
آن یک عدد تخم دیگر را آورد و
چون دید خانم مولر در مطبخ نیست
و همصدای آب از تشناب به گوشش
رسید، با آواز بلند گفت:
«خانم مولر» متوجه با شید که
یکدانه تخم به مطبخ شما میگذاریم!
صدای مردانه مولر از تشناب
به گوشش رسید که گفت «صبر
کنید، صبر کنید خانم، ... خیلی
میل دارم تخم گذاشتن شمارا ببینم!»



بین خود ما بماند

* مردی که خانمش در سال اول
ازدواج، چهار گانگی زاییده، اظهار
نظر کرده است: «زنی که برای
انسان خیلی قیمت تمام شده باشد
بعد از ازدواج حتماً «چهارچند» قیمت
تر میشود!

سزای نامزد شاه



- عزیزم، مطلب پایی از آوردن کلاه و دستکش تو اینست که گویا
وقت آن رسیده که بخیر مرخص شوی و بروی خانه تان....

- «تراچه شده، دارلینگ؟ ...
آیا دیگر مرا دوست نداری؟»
- «نه عزیزم ترا دوست دارم.»
این حرف را زد و هر قدر به عمر
شب می افزود، بوب میدید که «پیاریزا»
بیشتر متفکر میشود و با تعجب به
سوی وی می نگرد.
بالاخر، بوب به تنگ آمد و اظهار
کرد:
- «پیا، عزیزم... مرا قریب مده
چیزی هست که ترا متفکر ساخته...»
«پیاریزا» یک با دیگر اطراف
و جوانب اتاق را دیده، محتاطانه
گفت:
- «من درست نمی دانم، دارلینگ...
فکر میکنم که ساختمان این اتاق
مخصوصاً این ظروف زیبای نقره ای
روی میز، این عاج فیل روی الماری کتب
و این «بار» منحنی، ... خلاصه همه
و همه به نظر من آشنا می آید...
عزیزم، سعی کن به خاطر بیآوری،
آیا من و تو کدام وقت دیگر ازدواج
نکرده بودیم؟» (ترجمه باریک)

دتیری گنهی خو کر نبی
 افسانه لیکونکی له خو وور خو
 استراحت نه ورو سته دوین بنار
 ته دا ستیری او ناخا په یی سترگی
 پر هغه نیته لکیری کوم چه دده د
 کالیزی سره نصادف کوی دده دکالیزی
 په ویاړ ډیر لیکونه راغلی چه دهغو
 په لړ کی دسپین گل سره یو ه
 نامه هم دده نظر خان جلبوی .

دیوی نا آتش نابی لیک

له خارجی منا بو څخه

او نیاز دنیا او ددرود نو ډ که غم خانه
 ستا په مخ خلاصه کړم او ستا مغرور
 انسان سره چه زه دی هیڅ نه یم
 پیژندلی ددغه لیک بذریعه خبری
 و کړم .
 زه غواړم چه له تا سره د خو
 شیبو له پاره په مر که بو خته شم
 اوله هغو رازو نواو اسرار و څخه
 دی باخبره کړم چه ته هیڅ نه یی خبر
 خوزه باید لو مری دا خبره په ډاگه
 و کړم کله چه دغه لیک تاته رسیری
 بنایې چه مادا بد له پاره سترگی
 له دغه نامراده جهان څخه پتی کړی وی
 ولی چه زما په کو گل کنبی دننه
 اضطراب او مر مو زه نا رو غی
 خپل او چه ته رسیدلی دم په دم غواړی چه
 له پنبو می وغور ځوی هغه وخت نو
 بیاته مجبوره نه یی چه ما ته دلیک
 جواب را و لیری او خپل بی قراره
 زړ کی تسکین کړی بنه دی چه دغه
 غوغا دابد لپاره ستا په مغزو کنبی
 پر ته وی او زه هم څه ناڅه دنامری
 خو نبی سره مخا مخ شم . که چیری
 داسی یوه خارق العاده پنبه وشی
 چه زه ژوندی پاته شم په هغه وخت
 کنبی به زه دغه کاغذ خیری کړم اود
 سکوت مهربه په خوله ووهم لاکن
 که دغه لیک تاته ور سیری و پوهیږه
 چه یوه نامراده او بی وزله بنځه
 چه خپل اجل ته یی هرکلی ویلی دی
 تاته دخپل ژوندانه حکایت کوی .
 می بیریزه یوه بنځه چه دتل لپاره
 یی سترگی ددغی نړی په مخ نه
 خلاصیری ستا څخه ددلداری مینی
 او عشق آرزو و نلری یواځنی هیله
 یی داده چه ته ددغه مجبور زړه فریادونه
 او رازونه د خپل زړه په صندوقچه
 کنبی وساتی هرڅه چه زه لیکم ټول
 حقیقت لری او هیڅ ډول غلطی پکنبی
 نشته .
 پخوا می کورنی ژوند زیاتو مشکلاتو
 سره مخامخ وو او بدمر غیو زما کورته
 لاره درلوده چه زه هیڅ له هغه وخت
 نه یوه خوږ خاطره به یاد نلرم خو
 حقیقت دادی چه زما ژوند له هغه وخت
 نه یوه بله بڼه غوره کړه کوم چه
 ته می وپیژندلی - په هغه موقع کنبی
 زما عمر دیار لسو کلو ته رسید ه
 په هغه کور کنبی چه ته همدا اوس په هغه
 کنبی خپلی شپې او ورځی په خوښی
 سره سبا کوی موږ هم یو وړو کی
 کور درلود دکور دیورته پور ډک کړی
 ور موستا دکاله دخوږ دخونی ډک کړی
 په وره باندي مخامخ خلاصیده او
 کله کله به می دخیال په عالم کنبی
 ستاسره راز ونیاز کاوه ، یقین لرم
 چه او سرهم ما نه پیژنی ولی چه
 زموږ دکور په وره باندي کوم نمبر
 چه په هغه کنبی نوم اویا نمره لیکلی
 شوی وی نصب نه وو زموږ کورته نه
 څوک راتله اونه چا زموږ غریبا نو
 پوښتنه کوله دغریبی او فلاکت نه
 ډکی شپې او ورځی تیریدی ۳ کاله
 تیر شو زما عمر ۱۶ کلو ته ورسید
 په دغه ټوله موده کنبی ما ستا
 تصویر دخپل زړه په لوحه لیکلی
 اود غمونو سره به می سازشی کاوه
 هره شپه به می ستا ښکلی او مهربانه
 څهره دآسمان په ستورو کنبی لټوله
 او خپله مینه به می پری ماتوله ، گرانه
 اود زړه کی سره اجاره را کړه چه خپل
 ټول دردونه دسر څخه تر پایه درته

دوهمه برخه

شرح کړم هیله کوم چه ددغو کر نبو
 په ویلو سره سترگی نشی څکه چه زه
 ۱۳ کلنی څخه بیا تر او سه پوری
 ستا په مینه کنبی کړی او وونه گالم
 اود مینی او زده پراوونه وهم خوستومانه
 شوی نه یم پرین ده ټوله افسانه
 چه دخوږ من زړگی څخه حکایت کوی
 تاته ولیکم . پخوا تر دغه چه ته
 زموږ په څنگ باندي کور کنبی زموږ
 کاو نای شوی شوری کورنی .
 ژوند کاوه که څه هم دوی موږ غوندی
 فقیری ، غریبی ، او بیچاره کورنیو
 څخه تنفر در لود لکن موږ خپل ورځی
 بیله دینه چه هره ورځ گاونډی راسره
 په تکلیف شی اوشورو شر موپورته
 وی سبا کولی خو متا سفا نه چه
 ددغی کورنی مشر به تل نشه و
 خپله میرمن به یی تر ټله اود خپلی
 کورنی ټول غړی به یی وهل ټکول
 او هره شپه به ددوی په کور کنبی
 دویر ساز پورته و چو کی بشقابونو
 کلاسونو په دکور له دوهم پورنه
 دکوڅی په غوی کنبی اتیونه کول یوه
 شپه بیچاره بنځه چه دزیاتو ټکولو او
 وهلو څخه په تنگ شوی وه . له وینو ډکه
 خوله سرمات او وینستا ن یی په مخ
 خپاره له کورنه دباندی راووته اود
 مرستی غو ښتنه یی په چیغو سره
 شروع کړه چه ماله ظالم او تل
 نشه بدجنس څخه خلاصه کړی زه
 نور نه غواړم په دغه لعنتی کور کنبی
 ژوند و کړم .
 څښتن یی چه ریک الفاظ یی
 له خوی راوتل په ډیره غوصه سره
 یی خپله میرمن تر کو څیو ونیوله
 او دکاله وخوا ته یی پدا سی حال

دسید امین الله امین ژباړه

کوزو نو کنبی ویل کیده چه یو نفر
 لیکوال او بی سر او صدا سپری دغه
 کور په کراغه اخیستی دی بالاخره
 دهغی لوجی او شروری کورنی .
 له شر او شخړو څخه خلاصه شو و
 دکور داثالی دځای په ځای کولو
 کار ستا ددها یت سره سم دیوی
 باتر بیت شده نو کر له خوا چه د
 سر وینستا ن یی کم کم سپین ، ونه یی
 لنده او په وړینو کالیو ملبس وو
 سر نه رسیدل موږ ټول ددغه روزل
 شوی نو کر له نبی وضعی چه دده
 فوق العاده زکی توب نما یندگی یی
 کوله فریفته وو . ستادغه نو کر دم
 هغی نومړی ورځی نه زما مور ته
 داحترام په سترگه کتل او سلام به
 یی په ډیر ادب سره دکو څی ټولو
 خلکو ته اجاره او احترام به یی په
 ځای کاوه ځینی وختو نه به یی ماته
 چه یوه وړوکی تجلی شمیرل کید لم
 په صمیمانه ډول دخپل لطف اظهار
 کاوه کوم وخت چه به ستا په باره
 کنبی کومه موضوع منځ ته را غله
 په ډیره مو دبانه لهجه سره به یی
 ستا نوم پرخوله یاد اوه له دغه
 طرز العمل څخه څرگندیده چه ستا په
 هکله دهیڅ ډول فداکاری نه ځان
 نه ژغوری - دا چه ژان ، ته ته دهرڅه
 گران وی ما یو ډول حسادت په خپل
 زړه کنبی حساوه که څه هم ماتردغه
 گریه پوری ته نه وی لیدلی خو یوی
 نامعلومی جذبی زما زړه ستا په
 لوزی کشاوه او وویل به می کاشکی
 ستا نو کر ژان په ځای ماستا دکور
 سا نبالیده په غاړه در لودای ورو ،
 ورو دغه کشیش زیا ته اود زړه مرغه
 می ستا د مینی په دام کنبی بند شو
 شپې او ورځی می ستا د لیدو په
 غرض ډک کړی کی په وره کنبی په
 انتظار او دخیال په دنیا کنبی به می
 ستا جذابه ښکلی څهره چه تر
 دغه گریه می هیڅ نه وه لیدلی دخپل
 زړه په هنداره کنبی تر نظر تیرول .
 نور بیا

رئیس مرستون مقرر شد، درپهلوی پوهنی نندازی و صحنه بلدیه که نمایش های آن رونق خوبی پیدا کرده بود، صحنه مرستون را تأسیس کرد.

موسسات و مکاتب نسوان از قبیل انجمن خیریه نسوان، زایشگاه، مکاتب ملالی، زرغونه، هم نمایش درامها را به مناسبت سالگره ها تجلیل روز صحت توسط متعلمات تمثیل و دایر مینمود. تا اینکه مرحومه زینب عنایت سراج رئیسه د میرمنو پولنه با دایر نمودن نمایش درامهاییکه رول مرد را مرد و رول زن را زن بازی میکرد، خدمت فراموش ناشدنی را به تیاتر انجام داد.

که بعد از وفات شان به پاس این خدمت سینما تیاتر د میرمنو پولنه به نام (زینب نندازی) مسمی شد. اولین مسئله ای که حاضر شد با

مرد روی سن ظاهر شود محترمه میرمن لطیفه عنایت سراج بود، بعداً میرمن حبیبه عسکر روح افزا، زلیخا نگاه، کریمه، نسرین و بعد از نهضت نسوان نورتن نورانی، زلیخا نورانی، مقدسه مخفی، میرمن مخفی اقلیما مخفی، نجیبه دینا، جلوه، پروین، صنعتگر، میرمن صالحه حارس - زرغونه آرام، صایمه مقصودی، فاطمه، سائره اعظم شیرین، افغانی و میرمن حمیرا رول های متنوع را با مهارت تمثیل نموده اند.

انجنیر محمد علی رونق با دایر نمودن نمایش آثار دراماتیکی که از حیث ریژی، دیکور، لایت لباس، و دکلمه به کلی بی عیب بود خدمت خوبی را در ایجاد واحیای هنر تمثیل و تیاتر انجام داد، دیکور - ها، نور افکن و پروژکتور های متنوع را خودش ساخت و بوسیله

آن کار مدرن ترین و سایل تخنیکی تیاتر را گرفت و مردم را با آن آشنا ساخت.

بناغلی سید مقدس نگاه بر علاوه تمثیل رولهای متنوع شیوه خاصی را با تکنیک ابتکاری در درامهای خود به کار برد و علاقمندان زیادی برای تیاتر کمائی کرد.

بناغلی عبدالقیوم بیسد در نگهداشتن تروپها و به کار انداختن استعداد های ممثلین تازه کار، زحمات زیادی را متحمل شد و خدمت کرد.

بناغلی محمد اکبر تا دم از بدو تأسیس تیاتر بر علاوه تمثیل رولهای مختلف تا وقتیکه زمینه کار برایش مساعد بود در ایجاد حسن نیت، اتحاد وهم آهنگی بین ممثلین و به کار انداختن استعداد های شان سهم وافری گرفت و در این راه خدمت کرد.

مرحوم عبدالرحمن بینا بر علاوه تمثیل ریژی سستیژ درامها که شیوه خاصی داشت، رادیو درامها را به حسن صورت ریژی و تمثیل می کرد و خاطرات خوش و فراموش ناشدنی از خود باقی گذاشت.

بناغلی خیرزاده با دایر نمودن درامهای بازیچه های شیشه ای و هوس دریای نارون ممثلین تازه کار را ریژی کرد دیکورها، لایت فنی و تمثیل خوب و جالب بود که طرز کارش مورد تائید استاد مرحوم لطیفی قرار گرفت.

بناغلی موسی نهمت با ترجمه وادایت آثار برجسته دراما تورژها و کنفرانسهای هنری در بلند بردن سطح هنر و ممثلین خدمت شایانی را انجام داده است.

وقتی مرحوم لطیفی به حیث رئیس پوهنی نندازی اجرای وظیفه مینمود، درپهلوی نمایش درامها شعبه ای را

به نام کانسرتها نیز فعال ساخت و تیاتر پینتو را تأسیس کرد و برای آن درامی نوشت بنام (قهرمانان) که جایزه يك لك افغانی شد بر علاوه به اساس قرارداد های کلتوری در ظرف چهار سال سه ریژیسور، معلمه رقص، رسام، لایت انداز و مکیاژر از مملکت دو ست اتحاد شوروی استخدام شد، کورس آرت دراماتیک دایر، ریژی، تمثیل دیکور، لایت و میکاژ و غیره بصورت فنی در آثار دراماتیکی پیشرفت کرد، استعدادها - روزمره انکشاف کرد و حتی ممثلین ما در ام کپهاکاران بیگناه را با ممثلین سابقه دار تیاتر لاهوتی به طور مشترک تمثیل نمودند و شهرت خوبی در داخل کشور عزیز و تاجکستان شوروی حاصل نمودند.

با مرگ استاد لطیفی که خدمات قیمتدار و فراموش ناشدنی شان از بدو تأسیس تیاتر تا دم مرگ در راه احیای هنر تمثیل تیاتر

در تاریخ هنر و ادب کشور ثبت است، از فعالیت های پوهنی ننداری کاسته شد. زیرا تمام فعالیت پوهنی ننداری منحصر به تیاتر و نمایشهای آن بود، مرحوم لطیفی با تمام قدرت در جمیع حالات زندگی روزمره سطح نمایشها را بلند برد و استعدادها را انکشاف داد، او در تعمیم این فن عشق داشت و بحدی به آن منهدم بود که حتی در بستر مرگ نیز به تیاتر فکر میکرد و آخرین تراژیدی سایتریکی (شغل) یا (بالاپوش) را ترجمه کرد، اما نمایش او را ندید و مرد. ترجمه این اثر با وجود بیماری دامنه دار او یعنی (مریضی سرطان) بما نشان داد که درد های اجتماعی آن مرحوم آنقدر شدید بود که درد های جسمی را فراموش می کرد.

در مورد فعالیت های هنری، صحنه مرستون آنوقت، صحنه بلدیه که

در صفحه مقابل

هنر در خدمت مردم

دیو خوان له...

به نام کابل ننداری و بعد به نام شهری ننداری مسمی شده، و زینب- ننداری تو ضیحات علیحده را ایجاب میکند .

ممثلین و ممثلات با استعداد یکه با علاقه و قبول زحمات اکنون در تیاتر پوهنی ننداری کار می کنند عبارتند از بناغلو سید محمد مشعل هنریار ، اسدالله آرام ، عزیزالله هدف ، عبدالوهاب صنعتگر، عادل، نجیب الله سلطانی ، خلیل قاریزاده سید شریف حارس ، سردار محمد ایمن ، قادر فرخ ، سید نجیب الله حبیبه عسکر ، مزیده سرور، پروین صنعتگر ، زرغونه آرام و از ریوسور- ها بناغلی قیوم بیسد و مهدی شفا .

۳- برای احیای مجدد هنر تمثیل او لثر از همه باید صحنه های شخصی یا درست تدویر شوند و یا از بین برده شوند .

باید همکاری هنر مندان مستعد و نویسندگان نی که حقیقتاً در عالم- تیاتر خدمت کرده و امتحان خوبی داده اند ، بهر قیمتی باشد ، جلب شود و به کار هنری گماشته شوند و چه از حیث ماده و چه از حیث معنی تقویه گردند .

و چون هیچ زمینه رانمی توان به صورت مجزا از سایر زمینه های دیگر رشد و انکشاف داد، پیشرفت هنر مربوط به پیشرفت سایر رشته- های معنوی و ثقافتی حیات ذهنی و اجتماعی است ، تشویق و تقدیر از هنر مندان در بلند بردن سطح هنر نقش مؤثری دارد .

۴- فقط مساعد ساختن زمینه برای فعالیت های هنری و تأسیس و تقویه کورسهای آرت دراماتیک .

۵- صنعت فلم برداری و امکانات آن در محیط ما با مطالعه شرایط

زندگانی و در نظر داشتن واقعیت ها ممکن است میسر باشد . در قدم اول تهیه فلم های مستند را که بیشتر جنبه تربیوی و متمم معلومات عرفانی باشد ترجیح میدهم ، اگر افغان فلم به تهیه فلم های داستانی کوچک اقدام کند یقین دارم ممثلین و ممثلات و نویسندگان، ریژیسورها، دیکوریتور های با درد بدون چشمداشت ما دی از هیچگونه همکاری صمیمانه دریغ نخواهند کرد . و همکاری خود را تا وقتی دوام خواهند داد که افغان- فلم قادر به تهیه فلمهای داستانی مکملتر و بزرگتر شود یعنی در تهیه فلم اقدام جدی صورت بگیرد .

کمان میکنم وقتی فلم ساخته شد بازار هم پیدا میکند .

۸- همانطور است که شما گفته اید بر علاوه که این قبیل فلم ها فاقد ارزشهای اخلاقی و انتباهی است و گمراهی بار می آورد عا مل بزرگ رسوائی هاست .

۹- گرچه در جواب سوال (۳) این موضوع تذکار یافته ولی بناغلی محترم مهدی دعا گوی در مورد ننداری های شخصی حق مطلب را درست ادا کرده اند .

۱۰- از ریژیسوران طرز کار و ایجاد کاری استاد عبدالغفور بر بنینا، انجنیر محمد علی ، رونق، محمد اکبر نادم ، عبدالرشید جلیا ، عبدالمقیم بیسد ، سید مقدس نگاه، خیر زاده مورد پسندم است .

در پایان از سایر ذواتیکه برای نخستین بار در پیشرفت هنر مساعی فراموش ناشدنی به خرج داده اند و نامهای شان از قلم مانده باشد، صمیمانه معذرت میخواهم .

«رفیق صادق»

ونکری راتلو نکى ژوند دى له لاسه ور کوی .

هیخ انسان ددی دایری نه بهتر ندی . مو بر ټول دخپلی انسانی وظیفی به لیاره کنبی زحمت و باسو دبشریت دکور رها کول شمعی په پلو شو کفایت نکوی . ددی نه چک انتظار له تانه او ستا دراتلو نکى نسل نه یی لری او غوا پی چه ددی بشری لوی قدرت چه هغه ته تفکر وایی یو تحول په خپل افتخاراتو او پر سټک کنبی راو لی تاچه نن دیو کوچنی جزو په حیث په خپله وظیفه کنبی غفلت و کر په حقیقت کنبی تا دخپل ځان فامیل اودهغه نه پور ته دخپلی اجتماع په حال رحم ونکړ . چه خدای دی نکړ ستا روح دداسی نا وپه عا دا تو سره عادت اخلی اودا سی ورځ به راورسیر یی چه دخپل وجدان نه به هم خجالت ونه باسی .

ملگری یی ددی کلما تو د ویلو سره په فکر کنبی لاپ او انتظار یی ایستی چه ددی واقعی په مقابل کنبی دخپل عجز څخه اعتراف و کړم دا جعلی چه دو جدا ن دتمهید نه هم نندی وی زما په روح کنبی ژوره اغیزه و کړه ددی نه را ضی وم چه ده ته می پناه راوړی و ه .

یو غلی آواز می تری واورید چه ژوا ته زیات شبیه و ... هو هغه ... چه ځما پر ځای او تیکی تو پو لی او ځما نه لری شو . په قول عمر کنبی دا سی ترا ژیدی صحنی سره مخامخ شوی ، نو فکر می کاوه چه نا کامی زه دملگرو په مقابل کنبی پیر ور کو ټی کړی یم هغه دخپل دی حرکت سره دا احساس ځما سره ژوندی کړ چه په ژوند کنبی ځانته یوه هدف و پانم اود هیخ قسم فداکاری نه دا افتخار او سر لوړی په لیار کنبی ځان ونه زغورم .



د جدی د میاشتی خپرونی

د جدی اول - دختر دریمې ورځې

- لمړی برخه دسپار له ۸ بجو نه
- دماز پېښین تر یوې بجې پورې .
- ۷-۵۵ دراديو افغانستان ارم او د
- پروگرام معرفي
- ۸-۰ دقرآن کریم تلاوت او تفسیر -
- نننی غږ

- ۱۱-۵ رادیو بی مجله
- ۱۲-۰ درې خبرونه
- ۱۲-۵ از هر چمن سمنی
- ۱۲-۵۷ در اتلونکو پرو گرامو نو
- معرفي
- ۱-۰ ختم

دعادی ورځو خپرونه لومړی برخه

- دسپار له ۶ بجو او ۳۰ دقیقو نه د
- ورځې تر ۸ بجو او ۳۰ دقیقو پورې
- ۶-۳۵ دراديو افغانستان ارم او د
- پرو گرام معرفي:

- ۶-۳۰ دقرآن کریم تلاوت او تفسیر -
- نننی غږ
- ۶-۴۵ مارش - ددهیواد ترانه
- ۶-۵۰ دسپار موسیقي
- ۷-۰ پښتو خبرونه
- ۷-۵ دسپار کاروان
- ۷-۳۰ اعلانونه
- ۷-۴۰ موسیقي
- ۷-۴۵ کورنی ژوند
- ۸-۰ درې خبرونه
- ۸-۵ دورخپانو تبصری
- ۸-۱۰ موسیقي
- ۸-۳۰ انونس او ختم

(د د صفحه مقابل)

- ۸-۱۰-۸-۱۵ د هیواد ترانه
- ۸-۲۰ موسیقي
- ۸-۳۰ اعلانونه
- ۸-۴۰ موسیقي
- ۹-۰ پښتو خبرونه
- ۹-۵ ستاسی خوشکری آهنگونه
- ۱۰-۰ ادري خبرونه
- ۱۰-۰۵ د هیواد له هر گوټ نه محلی موسیقي

دجمعی دورځو پروگرام

- دسپار له ۸ بجونه د ما پښین تر یوه
- بجې پورې

- ۷-۵۵ دراديو افغانستان ارم او د
- پروگرام معرفي
- ۸-۰ دقرآن کریم تلاوت او تفسیر -
- نننی غږ
- ۸-۱۵ ترانه - مارش
- ۸-۲۰ موسیقي
- ۸-۳۰ اعلانونه
- ۸-۴۰ موسیقي
- ۸-۴۵ دجمعی دورځو مرکه
- ۹-۰ پښتو خبرونه
- ۹-۵ ستاسی خوشکری آهنگونه
- ۱۰-۰ درې خبرونه
- ۱۰-۵ رنگارنگ موسیقي
- ۱۰-۳۰ اعلانونه
- ۱۰-۳۵ دموسیقي کاروان
- ۱۱-۰ پښتو خبرونه

- ۱۱-۰ پښتو خبرونه
- ۱۱-۰۵ کلاسیک موسیقي
- ۱۲-۰ درې خبرونه
- ۱۲-۵ رنگارنگ موسیقي
- ۱۲-۵۵ دراديو افغانستان ددوهمی
- سرویس دپروگرامونو معرفي
- ۱-۰ ختم

- دوهمه برخه دمازیگر له څلور بجونه
- دشپې تر ۱۱ بجو پورې .
- ۳-۵۵ دراديو ارم او دپرو گرام
- معرفي
- ۴-۰ پښتو خبرونه
- ۴-۵ کلیوالی سنډری او نغمی
- ۵-۰ درې خبرونه
- ۵-۵ ستاسی خوشکری آهنگونه
- ۶-۰ کورنی خبرونه
- ۶-۱۰ دغزل موسیقي



دوهمه برخه

دغرمی له ۱۲ بجو نه دماز پښین
تر یوې بجې پوری

۱۱-۵۵ دراديو افغانستان ارم او د

پروگرام معرفي

۱۲-۵۰ پښتو خبرونه

۱۲-۵۰ موسيقي

شنبه - کليوالی موسيقي

یکشنبې - د غزل موسيقي

دوشنبه - محلي موسيقي

سه شنبه - کلاسيک موسيقي

چارشنبې - داماتور موسيقي

پنجشنبې - رنگارنگ موسيقي

۱۲-۳۰ اعلانونه

۱۲-۳۰ ختيځ موسيقي

۱۲-۴۰ دري خبرونه

۱۲-۵۰ لويديز موسيقي

۱-۰ ختم

درېيمه برخه

دماز يگر له ۴ بجو نه د شپې تر يولس
بجو پوری

۳-۵۵ دراديو افغانستان ارم او د

پروگرام معرفي

۴-۰ پښتو خبرونه

۴-۵۰ کليوالی سندرې او نغمې

۴-۴۰ :

شنبه - د سپورت دنيا

یکشنبې - دکوچنيانو خبرونه

دوشنبه - موسيقي

سه شنبه - دکوچنيانو خبرونه

چار شنبه - موسيقي

پنجشنبې - دکوچنيانو خبرونه

جمعه د سړي مياشتې غږ-

د پوهنې غږ

۵-۰ دري خبرونه

۵-۰ موسيقي

پارچې

جمعه - داماتور خبرونه

۹-۰ :

شنبه - ملور ميز

یکشنبې - د تاريخ يوه پاڼه

دوشنبې - مونږ او اوریدونکی

سه شنبه - راډيو داستان

چار شنبه - دخوانانو دنيا

پنجشنبې - راډيو ډرام

جمعه - ذهني مسابقه

۹-۳۰ :

شنبه موسيقي

یکشنبې - قضايا او قانون

دوشنبه - موسيقي

سه شنبه - علمي خبرونه

چارشنبې - موسيقي

پنجشنبې - راډيو ډرام

جمعه - هنر او ژوند

۹-۴۰ :

شنبه - دورځي دمپهو خبرونو

تفصيل

یکشنبې - دورځي دمپهو خبرونو

تفصيل

دوشنبه - دملگرو ملتو خبرونه

سه شنبه - دورځي دمپهو

خبرونو تفصيل

چارشنبې - دورځي دمپهو

خبرونو تفصيل

پنجشنبې - موسيقي

جمعه - هنر او ژوند

۱۰-۰ دري خبرونه

۱۰-۵۰ د پوهنې مند دوه طرز سندرې

۱۰-۱۵ لويديز بينالمللی موسيقي

۱۰-۵۵ مناجات

۱۰-۵۸ پادشاهي سلام

۱۱-۰ ختم

شنبه - انگلیسی لوست

یکشنبې - دري لوست

دوشنبې - پښتو لوست

سه شنبه - روسی لوست

چار شنبه - انگلیسی لوست

پنجشنبې - پښتو لوست

جمعه - موعظه

۵-۳۰ ستاسی خوشکړی آهنگونه

۶-۰ کورنی خبرونه

۶-۱۰ :

شنبه - دگرهني خبرونه

یکشنبې - دروغتيا خبرونه

دوشنبې - دگرهني خبرونه

سه شنبه - ښځی اونوی ژوند

چارشنبې - دگرهني خبرونه

پنجشنبې - دروغتيا خبرونه

جمعه - دگرهني خبرونه

۶-۳۰ :

شنبه - دگرهني خبرونه

یکشنبې - موسيقي

دوشنبې - دگرهني خبرونه

سه شنبه - موسيقي

چارشنبې - دگرهني خبرونه

پنجشنبې - مونږ او مونږ هیواد

جمعه - دگرهني خبرونه

۶-۴۰ اعلانونه

۷-۰ د پښتونستان خبرونه

۸-۰ پښتو او دري خبرونه

۸-۳۰ :

شنبه - دموسيقي خاصه خبرونه

یکشنبې - نوی گلونه

دوشنبې - موسيقي

سه شنبه - کلاسيک موسيقي

چارشنبې - نوی گلونه - دخيال گلونه

پنجشنبې - دهفتی د اختصاصی

خارجي خبرونې

۹-۳۰ روسی خبرونه

۱۰-۰ جرمني خبرونه

۱۰-۳۰ انگلیسی خبرونه

۱۱-۰ ختم

۴-۳۰ پښتو اودری خبرونه

داروپا لپاره

۵-۳۰ اردو خبرونه

۶-۳۰ انگلیسی خبرونه

گناهکار...!



(بقیه از صفحه ۲۱)

تصحیح ضروری

لطفاً اغلاط ذیل صفحه ۱۶ (جدال کهنه ونو) شماره گذشته را این طور تصحیح فرمایید :

در سطر ۷ ستون دوم - بسمل (سمبل)؛ در سطر ۱۹ - شعر خوانا (شعرخوانان) در سطر ۲۳ - رز (خز) در سطر ۳۵ - راودن (واودن) در سطر ۳۶ - ابرت کامو (البرت کامو) در سطر ۳۷ - اوتوشکو (اوتو شنکو) و در سطر ۲۱ ستون سوم - نوگری (نوگوی) خوانده شود .

ملیحه فریاد زد :

مگر توجه گناه داشتی که سیمین پر مهرت را از تو گرفتند و آرزوهایت را برخاک سیه یکسان ساختند ... میخواستم چیزی نکویم ، اما بی اختیار گفتم :

- خواهرم ! خواهر مشفق ! من خیلی گناه دارم و گناه من از همه گناهها بزرگتر است ... گناه من ، گناه نا بخشیدنی است و هیچکس نمیتواند از گناه من چشم ببوشد ... میدانی گناه من چیست ؟ بلی ! گناه من - گناه فقر است ، گناه تنگدستی است و گناه بی کسی است ...

من باید به کیفر این گناه از همه چیز محروم باشم ، من باید روی سعادت و خوشی را نه بینم ... من باید با این زندگی جانکاه که واقعاً مرگ تدریجی من است ، بسازم ... جوانان تنگدستی چون من ، هرگز حق ندارند که از دل و آرزوهای دلحرف بزنند ، بلی ! ما هرگز شایسته ای عشق و محبت نیستیم ... ما باید آرزوی مرگ را بنمائیم و بس ...

ما مردم بی عاطفه اجتماع ، بخاطر فقرا ، از خود میرانند ... آری من باید از همه جا و همه کس رانده شوم ، می فهمی یانه ... ؟

و بخاطر این پیش آمد نا گوار اشک نریزی ...

آنچه که باید نمی شد - شد و سر نوشتی را که در انتظارش نبودیم ، باید بپذیریم ...

حقیقت این است که از چند ماه به این طرف یکی از ثروتمندان معروف شهر ، به خواستگاری سیمین می آید و هر طور شده پدرش را با پرداخت پول زیاد وادار کرده که سیمین زیبا را همچون برده بی به وی بفروشد ...

سیمین تو بخاطر عشق خود خیلی مبارزه کرد ، خیلی پافشاری کرد و خیلی با خواستهای پدرش مخالفت نمود ... اما پدرش که دلدادۀ ثروت ... شده بود ، کوچکترین وقعی به آرزو های دختر بیچاره خود نگذاشت و به داد و فریادش هرگز ترتیب اثری نداد .

اینک سه روز می شود که سیمین را اجباراً نامزد ساخته اند و یکی از شرایط همسر سیمین این است که باید سیمین از تحصیل دست بکشد

و دیگر به ساحت پوهنتون پای نگذارد ... چه به عقیده او که ثروت زیاد دارد ، سیمین نباید درس بخواند و بخاطر آینده زحمت تحصیل را تحمل کند ...

ملیحه این را گفت و شروع کرد به گریه کردن ...

من که از هر طرف نومید شده بودم ، نمیدانستم چه باید بکنم ... و چطور این رنج جانکاه را تحمل نمایم ...؟ اما گریه های تأثر انگیز خواهرم ، بیشتر متأثرم ساخت و هر طو ربود از گریه و زاری ملیحه جلو گیری نمودم ...

که میشود به سراغ سیمین برو د و از احوال او جویا شود :

آفتاب آنروز در چشم من خیلی افسرده و غم انگیز بود ... شام با دلهره زیاد در انتظار ورود خواهرم بودم ... بعد از انتظار زیاد ملیحه آمد ...

از نگاهش همه چیز را خواندم و فهمیدم که واقعه تأسف انگیزی به وقوع پیوسته است .. عقده راه گلوی ملیحه را گرفته بود و هر چند سعی میکرد نمیتوانست حرف بزند ... من با شهادت زیاد گفتم : خواهرم افسرده مباش و غصه مخور ... من از همان روز اول میدانستم که این عشق بی ثبات ، عاقبت خوبی ندارد ... هر چه شنیده ای بر من بگو و هر گز اندیشه مکن که روح من صدمه می بیند و غرور من خورد میشود ... ملیحه با صدای گریه آلود پا سخم داد :

امین ...! تو باید غصه نخوری

پښتون ډغ

دامتياز خاوند: راديو افغانستان

مسئول مدير: محمد ناصر طهري

د ليكوالو كمېته :

محمد گلاب ننگرهاري ، عبدالله غمخور ، پروين علي اوعبدالله نظمي

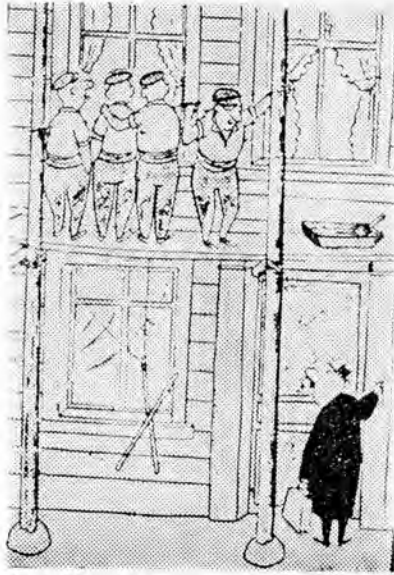
قيمت يك شماره :

د مرکز - دو افغاني
د رولايات - دو افغاني و ۵۰ پول

تخته‌بازی

تپه و ترتیب از: ر. ر. مکرزاد

شوخی‌های ملل مختلف!

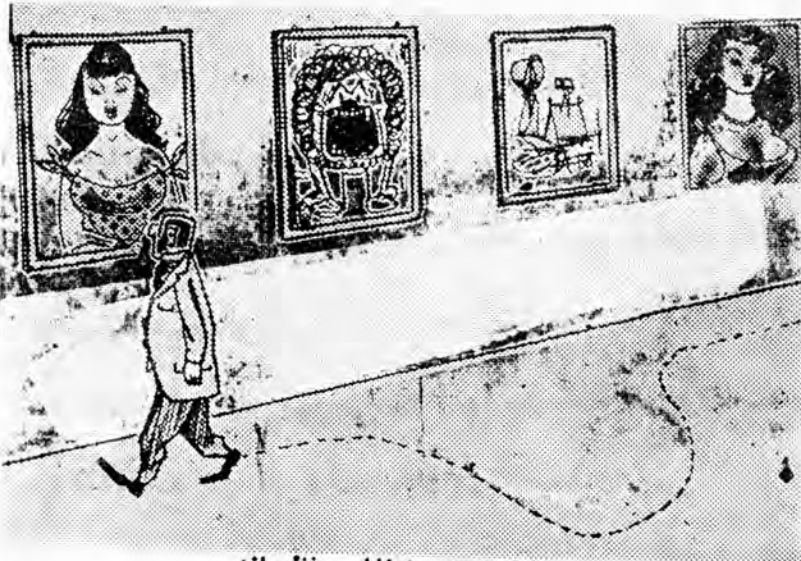


— چند دقیقه صبر کنید خانم تان در حمام هستند!

زندانی باخونسردی: قربان انسان يك دالر جمع میکند و ثروت مند میشود!

گنیا

شکارچی سفید پوست از راهنمای سیاه پوست می‌پرسد:
— «منگرمو» نام آن جانوری که طرفش شلیک نمودم او را کشتیم چیست؟
«منگرمو» بادوربین نگاه میکند!
— اسمش «نلی» است قربان، همسر شما!



خط سیر بناغلی (نظرباز)

اسکا تلندی

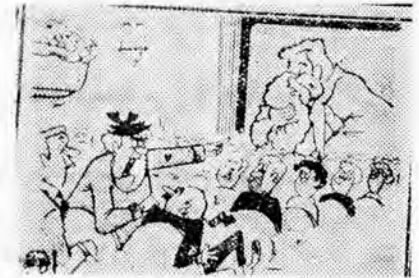
دختر اسکا تلندی او لی - مردم میگویند تو نسبت به آن مرد ثروت مند وفادار نبودی!
دختر اسکا تلندی دومی - مر دم حرف زیاد می‌زنند.
— من تا آخرین لحظه افلاشش با او بودم!

کنگو

جهانگرد خارجی از يك مرد سیاه پوست می‌پرسد:
— آن شیر ماده را کی شکار کردید؟
چه خوب شکم آن را خالی کرده اید و پر نموده اید!

گوستار یگا

قاضی با تعجب از زندانی می‌پرسد:
— خوب گفתי فقط به خاطر يك دالر ناچیز آن زن بیچاره را به قتل رساندی؟



— بر خیز! عوض اینکه بخوابی، قدر یاد بگیر...

— من آنرا وقتی شکار کردم که بايك امریکایی در جنگل گردش میکردیم.
— خوب شکمش را باچه پر کردی؟
— با همان امریکایی!

روی جلد

نمونه‌ای از لباس قره‌باغ (غزنی) که اخیراً در هتل کابل توسط یکی از مانکن‌ها نمایش داده شد.
(عکاسی مستمندی)



دستگاه ساختمانی افغانی با اعمار ساختمان های زیبا و محکم بسویه عالی، مشتریان خود را جلب و یگانه موسسه ایست که عمارات بزرگ شمارا به وجه احسن و مشخصات زیبا آباد میکند دستگاه ساختمانی با تجارب کافی متخصصان و پرسونل آزموده، وسایل و وسایط عصری مجهز است و فابریکات ما فرمایشات شما رامی پذیرند .

فابریکه نجاری - بهترین مبل و فرنیچر دفتر و منزل شمارا با بهترین اسلوب مطابق دلخواه شما تهیه میکند .

فابریکه مواد کانگریتی - هر نوع كتاره، بلاک سقفی و پایپ سمنتی را بدسترس شما میگذارد .

دستگاه جغل شویی - انواع ریگ سورت شده را به سائزهای مختلف و قیمت مناسب در هر وقت تقدیم مینماید .